

و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم. احوال رجال خود "کافی" نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی‌اطلاع است، حق ندارد اخبار کتاب حدیثی مثل "کافی" را نپذیرد." (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۷)

بدین ترتیب، حضرت آیت‌الله العظمی، نخستین ولی فقیه تاریخ تشیع، دو محدث را از میان همه محدثین (ثقة الاسلام ابوجعفر کلینی و علامه محمد باقر مجلسی) و دو کتاب را از میان همه کتب حدیث (اصول کافی و بحار الانوار) بطور خاص توصیه فرموده است، در عین آنکه سایر محدثان و کتب احادیث را نیز نفی نکرده است. در اجرای همین توصیه‌های شرعی، من در گردآوری و ارائه نمونه‌هایی از احادیث معتبر و موثق در درجه اول از همین دو کتاب استفاده کرده‌ام، با این توضیح که چون خود علامه مجلسی خلاصه‌ای از احکام عملی بحار الانوار را بعداً به زبان فارسی در کتابی بنام "حلیة المتقین" تدوین فرموده، در نقل احادیث بحار الانوار از مندرجات کتاب اخیر نیز استفاده کرده‌ام. اجازه دهید بدین مناسبت توضیح کوتاهی درباره این دو کتاب و سایر

کتاب مهم حدیث و فقه شیعه، منجمه کتابهای دیگری که در انتخاب و تنظیم احادیث مجموعه حاضر بطور خاص مورد مراجعه قرار گرفته‌اند، بدهم: تعداد کتب احادیث شیعه بطور دقیق احصاء نشده، ولی مسلم آن است که این رقم، از آغاز قرن چهارم هجری که "کافی" اولین اثر جامع و کامل حدیث شیعه تدوین شد، تا پایان قرن چهاردهم که زمان تالیف و انتشار تحریر الوسیله و کتاب الطهاره و رسائل و توضیح المسائل و سایر آثار آیت‌الله العظمی خمینی در فقه و حدیث است، به بیش از یک‌هزار بالغ شده است.

از میان همه این کتابهای "احادیث شیعه اثنی عشریه" چهار کتاب توسط علما و فقهای بزرگ تشیع معتبرترین کتب شناخته شده و "کتب اربعه" نام گرفته‌اند که مولفان آنها بزرگترین محدثان عالم شیعه معروف به "محمدین ثلاث" هستند بدین‌قرار:

"اصول کافی" یا "کافی فی علم الدین" تالیف "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی" ملقب به "ثقة الاسلام" (متوفی در ۳۲۹ هجری).

"من لا يحضره الفقيه"، تالیف "ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی" ملقب به "ابن بابویه" (متوفی در ۳۸۱ هجری)
 "تهذیب الاحکام" و "استبصار"، تالیف "ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی" (متوفی در ۴۶۰ هجری)
 از سایر اعظم محدثان و فقهای شیعه، می‌باید از محمد بن الحسن القمی (متوفی در ۲۹۱ هجری)، محمد بن النعمان البغدادی ملقب به "شیخ مفید" (متوفی در ۴۱۳ هجری) مولف الارشاد و الاختصاص و الامالی و غیره، شیخ طبرسی مولف "جامع التواریخ فی تفسیر القرآن"، نجم الدین جعفر بن محمد الحلّی مولف "شرایع الاسلام"، جمال الدین حسن بن المطهر الحلّی ملقب به "علامه حلّی" مولف "منهاج الكرامه فی معرفة الامامه" و "تذکره الفقها" در اصول الهیات و فقه امامیه نام برد که کتابهای این دو فقیه "حلّی" در عصر صفویه مبنای تدوین "فقه شیعه و حقوق امامیه" بصورت کتاب "جامع عباسی" توسط شیخ بهاء الدین محمد عاملی معروف، ملقب به "شیخ بهایی" قرار گرفته‌اند.

اصول کافی

- "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی معروف به "ثقة الاسلام"، "شیخ المشایخ" شیعه و رئیس محدثین علمای امامیه و اوثق و عدل و اثبت و اضبط ایشان، و مروّج مذهب شیعه در غیبت امام و ممدوح خاص و عام و مفتی طوایف اسلام، و جلالت وی مسلم فریقین است، و عامه و خاصه در فتاوی به او مراجعه می‌کردند و بدان جهت به "ثقة الاسلام" شهرت یافته است، و او نخستین کسی است که در دوره اسلامی بدین لقب اختصاص داشته است. وی صاحب کتاب "اصول کافی" است که مهمترین کتب اربعه است و در عقاید فقه اسلامی و استنباط احکام دینی مرجع اکابر و مورد استفادۀ فحول فقها و محدثین بزرگ است، و به تصدیق شیخ مفید "اجل کتب اسلامی و اعظم مصنّفات شیعه است"، و حاوی ۱۶۱۰ حدیث است. ثقة الاسلام کلینی از علمای زمان غیبت صغری است و وفات او ۶۹ سال بعد از وفات امام حسن عسگری در ماه شعبان سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاده است و قبرش در

باب‌الکوفه در بغداد نزدیکی جسر مشهور و مزار عموم است." (نقل از لغتنامه دهخدا)

- "کتاب" اصول کافی" که "معتبرترین کتاب شیعه بعد از قرآن" و "حجت و سند مذهبی جامعه تشیع" معرفی شده است، تالیف علامه بزرگ ثقة‌الاسلام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی است که یازده قرن پیش تالیف شده و این محدث بصیر، مدت بیست سال از عمر خود را با کمال اخلاص و مودت در راه تالیف آن از گردآوری معتبرترین احادیث و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام، از خلال کتب و رساله‌ها صرف کرده است. علامه شیخ مفید، محمدی مکی شهید، محقق گرگی، فیض کاشانی، شهید ثانی، مولی محمد امین استرآبادی و غیره از زمره کسانی هستند که این کتاب را "جلیل ترین کتب شیعه" دانسته‌اند. این کتاب شریف مدت پانزده قرن متوالی مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشمندان منتقد و نکته‌سنج، محدثین دقیق و باریک‌بین بوده است و هر يك از احادیثش از نظر هزارها فقیه و حکیم و متکلم و محدث و خطیب گذشته و روایت و معبرینی که آن احادیث را از زبان امام معصوم گرفته و دست به دست گردانیده یا به شیخ کلینی رسانیده‌اند يك به يك مورد کنجکاوای علماء رجال و درایت قرار گرفته و به صحت و وثوق و امثال این تعبیرات اعتبار گرفته‌اند.

شیخ بزرگوار خود درباره این کتاب می‌نویسد: "خدا را شکر می‌کنم که وسائل تالیف و تدوین چنین کتابی را آماده کرد که شامل جمیع علوم دینی از گفتار امام باقر و امام صادق علیه‌السلام و سنتهای استواری که باید طبق آنها عمل کرد، باشد و امیدوارم ما با کسانیکه از این زمان تا روز قیامت از این کتاب استفاده می‌کنند در اجر و ثواب شریک باشیم."

آن بزرگوار شخصا نواب خاص حضرت مهدی علیه‌السلام را درک کرده و بدین ترتیب احادیث و اخبار را از دست اولش اخذ کرده است. حتی بعضی از علما روایت کرده‌اند که کتاب کافی بر حضرت امام زمان علیه‌السلام عرضه شده و آن حضرت فرموده‌اند: "الکافی کاف لشیعتنا" (همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است).

- "و علامه محمد تقی مجلسی می‌گوید: حق این است که در شیعه چنین کتابی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب آن دقت کند درمی‌یابد که کلینی از جانب خداوند تبارک و تعالی موید بوده است." (استاد جواد مصطفوی، مترجم و شارح اصول کافی).

- "ابوالحسن علی بن محمد سمری که آخرین وکیل و نایب امام زمان در دوران غیبت صغری بود، پس از اعلام غیبت کبرای آن حضرت و ابلاغ اوامرشان درباره شرایط احراز مقام نیابت امام و مرجعیت تقلید شیعیان، از جهان رخت بر بست. چون چهار شرطی که معین شده بود (مجتهد مسلم باشد، حارس نفس و حافظ دین خود باشد، مطیع امر خدا بوده و مخالفت هوای نفس بوده باشد) تکلیف مسلمانان را روشن نموده بود دیگر جای تردید باقی نماند، و مردم به سراغ علم و اتقای زمان خود رفته او را به مرجعیت برگزیدند. و سخن او را سخن پیغمبر خدا دانسته، بدان عمل نمودند. از کسانی که در نخستین سالهای پس از غیبت کبری مقام علمیت و مرجعیت یافت محمد بن یعقوب کلینی است که از مقدمین و مشهورترین فقهای شیعه بود و در روزگار خود تالی نداشت. وی مولف کتاب گرانبهای "کافی" است که از امهات کتب اسلام است." (نگهبان انقلاب اسلامی، ۴ آبان ۱۳۶۱)

- "قبر شریف کلینی صاحب کافی در بغداد سر پل قرار دارد. وقتی یکی از حکام جور ب فکر افتاد که قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) را خراب کند تا کسی به زیارت کاظمین نرود، وزیرش که در باطن شیعه بود، متحیر ماند چه کند و نمی‌توانست حرفی بزند، چون اگر بفهمند شیعه است جاننش در خطر است. همینطور که می‌آمدند به سر پل رسیدند، وزیر گفت اینجا قبر یکی از علمای این مذهب است و از نمایندگان موسی بن جعفر است. اینها می‌گویند جسد این شخص تازه است و نمی‌پوسد. اگر دیدی راست می‌گویند صلاح نیست دست به قبر موسی بن جعفر بزنی. حاکم پذیرفت و فوراً امر کرد قبر کلینی را نبش کردند دیدند جسد ایشان تر و تازه است و از آن عجیب‌تر بچه شیرینی هم پهلوی اوست که جسدش تازه است. معلوم نیست آیا بچه آن بزرگوار بوده یا مال دیگری" (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد).

جامع عباسی

" شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی معروف به شیخ بهایی، علامه علی الاطلاق اسلام، که او را استاد کل فی الكل، خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین، بهاء المنه و الشریعه و الحقیقة و الدین می‌نامیدند، نابغه علوم و ادبیات و تصوف است و دانشمندان بسیار گفته‌اند که در وصف او هر قدر مبالغه شود گزاف نیست، وی اهل جبل عامل بود و در کودکی همراه پدرش به ایران آمد و در اصفهان تعلیم یافت و در زبان فارسی و عربی از نظم و نثر استاد بود. شیخ اجل صاحب ۷۳ تصنیف و تالیف و رساله و حاشیه است که مهمترین آنها جامع عباسی و هدایت الهدایه در فقه شیعه، تهذیب در نحو، عروة الوثقی و صراط المستقیم و عین الحیات در تفسیر، حبل المتین و مشرق الشمسین و اربعین در آیات احکام و احادیث، کشکول و مخدرات در علوم و ادبیات، بحر الحساب و خلاصة الحساب و جبر و مقابله در ریاضیات، تشریح الافلاک و صحنة الامکان در هیات و اشعار او نیز معروف خاص و عام است. علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و صدر المتألهین شیرازی از شاگردان برجسته او بوده‌اند، به سال ۱۰۳۰ هجری در اصفهان وفات یافت" (از کتاب حجة بن الحسن معصوم چهاردهم، شرح بر قصیده و ائمه شیخ بهایی)

- "جامع عباسی اولین کتاب جامع فقه شیعه به زبان فارسی است. پیش از آن رسالاتی در باب موضوعات مختلف فقهی به فارسی فراهم شده بود، اما نه کتابی که تمام مسائل فقهی را در بر گیرد. این کتاب بعدها سرمشق علما شیعه شد، و سنت رساله‌های علمیه که تا به امروز بوسیله مراجع و علماء تراز اول در باب مسائل فقهی و برای مراجعه مقلدان و راهنمایی آنان نوشته می‌شود به زمان صفویه می‌رسد و از همین سرمشق پیروی می‌کنند (مسکوب، ملت و زبان، نقش دین و عرفان در نثر فارسی)

- "کتاب "جامع عباسی" اثر مرحوم مغفور علامه دوران شیخ بهاء الدین عاملی رضوان اله علیه، که حدود سیصد و اندی سال از تالیف آن می‌گذرد، شامل احکام فقهیه از طهارت تا دیات است که مدتهاست جزء رسائل علمیه آیات عظام سابق قرار گرفته و بر آن حواشی بسیار نوشته‌اند. امیدوار است جمیع

حیات و مصائب و معجزات ائمه شیعه، تحفه الزائر، ربیع الاسابیع، مشکوة الانوار در فضیلت قرآن، مقیاس المصابیح در تعقیبات نمازها، و رساله‌های متفرق بسیار. وی در مدت عمر بیش از یک میلیون و دویست هزار سطر مطلب پیرامون مذهب شیعه نوشت که اگر به عمر ۷۵ ساله او تقسیم شود. سالی نزدیک به بیست هزار سطر می‌شود. (ملك الشعراء بهار، سبک شناسی، جلد ۳)

- "شیخ الاسلام علامه محمد باقر مجلسی، صاحب بحار الانوار در ۲۶ مجلد در احادیث مقبول شیعه، و حیات القلوب و جلاء العیون و عین الحیات و مشکوة الانوار و معراج المومنین و زادالمعاد و حلیة‌المتقین، و غیره است. از تالیفات عربی او بحار الانوار، مرآت العقول (در شرح اصول کافی و کلینی)، و ملاذالخبار (شرح بر تہذیب شیخ طوسی)، و از مهمترین تالیفات فارسی او حلیة‌المتقین، عین الحساب، حیات القلوب، جلاء العیون، حق الیقین، تحفه الزائر، زادالمعاد، و ۲۵ رساله دیگر است. در حدود هزار نفر از طلاب پیوسته در مجلس درس‌های وی حاضر می‌شدند و بعداً عقاید و نظریاتش را درباره مسائل مختلف، در اکناف مملکت منتشر می‌کردند. مجلسی با تالیفات و تصنیفات فراوان فارسی و عربی خود در باب مذهب شیعه به عقاید و اخبار و احادیث و فقه و تاریخ شیعه در ایران رواج داد و باعث رسوخ آنها در خانواده‌ها گردید. (شاهرخ مسکوب: نقش دین و عرفان در نثر پارسی).

- "علامه محمدباقر مجلسی، ملقب به "شیخ الاسلام"، مولف بزرگترین کتاب حدیث شیعه اثنی عشریه بنام "بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار" است که "دائرة المعارف شیعه" و "مهمترین مضبوطه برای حفظ ذخائر شیعه" نام گرفته، و مجموعه‌ای شامل ۲۶ جلد در بیش از بیست هزار صفحه است که از اندماج یکصد کتاب معتبر و متداول شیعه فراهم آمده است. ("ابوالقاسم پاینده: مقدمه نهج الفصاحه).

قسمتی از فهرست مطالب فصول و ابواب مختلف کتاب حلیة‌المتقین، تالیف علامه محمد باقر مجلسی، توسط خود او بصورت خلاصه شده فارسی احکام بحار الانوار تدوین و تالیف شده، و در مقدمه آن آمده است:

"جمعی از سالکان مسلک سعادت و ناهجان مناهج متابعت اهل بیت رسالت علیهم السلام از این ذره حقیر التماس نمودند که رساله‌ای در بیان محاسن

آداب که از طریقه مستقیمه ائمه طاهرین به اساتید به این قلیل البضاعه رسیده باشد بر وجه اختصار تحریر نماید و بجهت عموم نفع باین دیار، مضامین اخبار را در لغت فارسی قریب‌الفهم بجلوه در آورد.

و فهرستی کلی از فصول مختلف "حلیة‌المتقین" این علامه بزرگوار چنین است:

- "در فضیلت تجمل و زینت کردن، در بیان جامه‌های حرام، در آداب پوشیدن پنبه و کتان و پشم، در رنگهای مستحب و مکروه در جامه، در آداب جامه پوشیدن، در لباس مخصوص زنان و کفار، در آداب عمامه بر سر بستن، در آداب زیر جامه پوشیدن، در جامه نو بریدن، در آداب لباس پوشیدن و لباس کندن، در کفش و چگونگی آن، در آداب پوشیدن کفش.

- در فضیلت انگشتر، در فضیلت عقیق و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه و جزع یمانی، در نقش نگین انگشتر، در زیور زنان و اطفال

- آداب سرمه کشیدن، در نظر کردن به آئینه، در فضیلت خضاب، در کیفیت خضاب.

- در آداب و اوقات طعام خوردن، در ظروفی که استعمال یا نهی شده از استعمال آن، در سایر آداب طعام خوردن، در آداب بعد از حمام، در خوردن نان سویق و غیره، در سبزیها و میوه‌ها، در مهمانی و آداب آن، در خلال کردن و آداب آن، در آب و انواع آن، در آداب آب خوردن.

- در امور تزویج در اصناف و صفات زنان، در آداب نکاح، در آداب زفاف، در آداب نماز و دعا در شب زفاف، در دعاهای طلب فرزند، در احکام ایام حمل و آداب ولادت، در آداب سر تراشیدن و عقیقه، در آداب ختنه کردن.

- در فضیلت مسواک کردن، در فضیلت سر تراشیدن، در آداب موی سر نگاه داشتن، در آداب شارب گرفتن، در آداب ریش بلند کردن، در موی سفید و کندن آن، در کندن موی بینی، در فضیلت ناخن گرفتن، در اوقات ناخن گرفتن، در دفن کردن مو و ناخن، در شانه کردن سر و ریش، در اوقات شانه کردن ریش و انواع شانه‌ها و دعاهای آن.

- در آداب بوی خوش بوییدن و روغن مالیدن، در فضیلت عالیه، در آداب روغن مالیدن بر بدن، در فوائد روغن بنفشه، در فوائد روغن زنبق، در سایر

روغنها، در بخور و انواع آن و دعاهای وقت بخور دادن، در فضیلت گلاب و گل سرخ، در آداب گل بوئیدن.

- در حمام رفتن و آداب آن، در آداب داخل شدن به حمام و خارج شدن از حمام و دعاهای حمام، در آنچه در حمام باید کرد و آنچه نباید کرد، در آداب شستن سر و بدن و دفع کثافات، در شستن سر با سدر و خطمی، در آداب واجبی کشیدن، در آداب ازاله کردن موی بغل، در غایت تاخیر زمان واجبی کشیدن، در دعاهای وقت واجبی، در اوقات واجبی کشیدن، در فضیلت حنا مالیدن.

- در آداب خوابیدن و بیدار شدن، در اوقات خواب، در مکان و آداب قبل از خواب، در ترسیدن و خواب پریشان دیدن و محتلم شدن، در دعاهای رفع بیخوابی و برای بیدار شدن، در نماز و دعا برای خواب نیک دیدن و آداب بیدار شدن، در تعبیر خواب راست و دروغ آن در آداب بیداری و مذمت خواب زیاد. - در آداب بیت الخلاء، در ستر عورتین و آداب آن.

- در آداب حجامت و تنقیه و معالجه و ادویه بعضی امراض و ادعیه و احراز. - در ثواب بیماری و صبر بر آن، در انواع تداوی و روایات ائمه علیه السلام، در معالجه انواع تب، در ادعیه و ادویه نافع، در معالجه درد سر و غیره بدعا و دوا، در معالجه درد سر و گلو، در معالجه خنازیر و سایر امراض، در معالجه امراض اندرونی و قولنج و غیره، در اوجاع مفاصل، در قلیلی از تعویذات و ادعیه رفع امراض، در فوائد تربت امام حسین علیه السلام.

- در آداب مصافحه و غیره، در آداب مجالست، در آداب ملاقات میزبان با میهمان، در مجالسی که ورود در آن روا است، در آداب عطسه و آروق و غیره، در آداب مزاح و سرگوشی، در آداب نامه نوشتن.

- در آداب وارد و خارج شدن از خانه، در مذمت نقاشی و تصویر در خانه، در آداب فرش خانه، در احکام نگاه داشتن سگ در خانه، در احکام خانه خریدن و چراغ افروختن.

- در آداب پیاده و سوار شدن، در سوار شدن اسب و غیره، در احکام زین و لجام، در احکام سواری، در احکام پیاده رفتن، در احکام نگه داشتن شتر و گاو و گوسفند، در احکام خریدن و نگاهداشتن حیوانات، در مجمل اقسام حیوانات، در احکام تجارت، در احکام زراعت، و درخت کاشتن.

- در دفع نحوست سفر به دعا و تصدیق، در دعاهای وقت بیرون رفتن برای سفر، در سایر احکام سفر، در توشه برای سفر و آداب آن، در احکام رفیق سفر، در احکام راه رفتن و فرود آمدن در سفر، در دعاهای منازل در سفر، در احکام و آداب سفر دریا، در احکام استقبال و مشایعت مسافر.
- در احکام اسب تاختن و تیراندازی.

مفاتیح الجنان

- "این کتاب شریف از تالیفات مرحوم نخبه‌المحدثین، عماد العلماء العالمین، عالم عامل و محدث زاهد کامل الحاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه است در ادعیه و تنقیه و تهذیب آنها از حشو و زائد. و امروز این کتاب شریف با وجود بودن کتب ادعیه بصورتی در آمده است که هیچ خانه‌ای از داشتن این مصباح مجتهدین بی‌بهره نیست.

چون پارسی زبانانی که آشنا به زبان پرارزش و جهانگیر عربی نیستند، از درك حقایق و دقایق و معانی بلند آن بی بهره بودند، این بدیع توسط حجة الاسلام و المسلمین صدر المتالیهین حاج شیخ مهدی الهی قشمه‌ای استاد دانشگاه تهران و استاد اجل حاج شیخ عباس مصباح زاده منجم معروف در مدت هفت سال به فارسی سلیس ترجمه شد. از خوانندگان انتظار دعای خیر برای شادی روح پر فتوح مولف بزرگوار و ماسه تن مترجمان و ناشران کتاب و والدین ما و عموم مومنین داریم. والسلام". (نقل از مقدمه مفاتیح الجنان، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ۱۳۴۲).

- "چنین گوید این گنجه‌کار روسیاه عباس قمی عفی الله عنه که بعون الله تعالی کتاب مفاتیح الجنان را تالیف نمودم و در اقطار منتشر گشت... بسا شود بعضی از فضولان بعد از این در آن کتاب بعضی از ادعیه دیگر بیفزاید یا از آن کم کنند. پس به لعنت خداوند قهار حواله نمودم کسی را که در مفاتیح تصرف کند." (از شرح مولف، در فصل ملحقات مفاتیح الجنان).

توضیح المسائل

اثر معروف حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، که تحت عنوان: "توضیح المسائل، با اضافات مسائل جدید، تالیف مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، در هم کوبنده مستکبران، بت‌شکن عصر، منجی نسل، حضرت آیت‌الله العظمی الامام روح الله موسوی خمینی ارواحنا فداه" در سال ۱۳۵۷ در ۶۳۹ صفحه توسط انتشارات ندای اسلام در مشهد به چاپ رسیده، و آیت الله خمینی با خط و مهر و امضای خود در صفحه اول کتاب عمل بدان را صحیح و مجری اعلام فرموده اند. اصل رساله شامل ۲۸۹۰ مسئله است، و اضافات آن نیز در ۲۸ صفحه تکمیلی چاپ شده است.

* * *

کتابهای فوق منابع اصلی حدیثها و احکامی هستند که در صفحات مختلف کتاب حاضر نقل شده‌اند، بدین منظور که از هر دوره از ادوار چهارگانه تاریخ هزار و صد ساله اخیر ایران (دوران پیش از صفویه، عصر صفوی، دوران بعد از صفویه، عصر حاضر) معتبرترین نمونه‌های کتب حدیث و فقه مورد استفاده قرار گرفته باشد. ولی نیاز به تذکر ندارد که به‌مراه این منابع اصلی، بیش از پنجاه کتاب و رساله دیگر، از تمام دوران یازده قرن گذشته و امروز، مورد مراجعه و نقل قرار گرفته‌اند که فهرستی از آنها را در پایان همین کتاب خواهید یافت. ضمناً در زیر هر یک از احادیث و مطالب نقل شده به منبع آن اشاره شده است:

طبقه بندی احادیث و نمونه‌هایی از هر کدام از آنها

چنانکه قبلاً گفته شد، تعداد کلی حدیثهایی که همه مکتب فکری، مذهبی و فرهنگی روحانیت شیعه بر آنها بنیاد نهاده شده، متجاوز از دو میلیون است، که رقم احادیث قابل قبول در آنها حتی به یک صدم این تعداد نیز نمی‌رسد، و مابقی آن احادیث مجعول و ساختگی است.

این مجموعه سرسام‌آور که به احتمال قوی از بزرگترین مجموعه‌های دروغ در تاریخ بشری است، طبعاً انواع متعدد و مختلفی از حدیث را در بر می‌گیرد که از سطوح بالا یعنی احادیث به ظاهر مایه‌دار و وزین، تا سطح احادیثی در حد اعلای ابتذال و حتی رکاکت را شامل می‌شود، و البته در این

مورد درجه شعور و روحیه حدیث‌سازان و نیز شرایط متفاوتی که ساختن حدیث را ایجاب می‌کرده نقش موثر داشته است. بهمین مقیاس نوع احادیث نیز بسیار متنوع و متفاوت است. با اینهمه می‌توان در يك طبقه‌بندی کلی، همه آنها را به ده دسته مشخص تقسیم کرد که هر کدام با کمی اختلاف به یکی از این طبقات تعلق می‌گیرد:

دسته اول، احادیثی که شامل نظرات دینی، اخلاقی و فکری و منطقی و قابل قبول است، و می‌توان دریافت که اگر هم واقعا اصیل نباشد، بر اساسی اصیل و منطبق با مبانی مذهبی ساخته شده است. چنانکه گفته شد تعداد این قبیل احادیث، حتی در معتبرترین کتب حدیث بسیار محدود است، و غالبا هم، چه در همان کتابها و چه در کتب متعدد دیگر تکراری است.

دسته دوم، احادیثی که با یکدیگر ضد و نقیضند، هر چند که همه آنها به پیغمبر یا به یکی از امامان نسبت داده شده‌اند و حتی به کرات از يك امام واحد نیز حدیثهای متناقض روایت شده‌اند.

دسته سوم، احادیثی که اصولا با مفاد آیات و احکام قرآن مبیانت دارند. دسته چهارم، احادیثی که مطالب آنها نه تنها مبین احکام و مقررات روشن مذهبی، بلکه حاوی کفرهای آشکاری نسبت به خداوند با توهین مستقیمی نسبت به پیغمبر یا به ائمه‌اند.

دسته پنجم، احادیثی که بطور روشن با بدیهیات علمی، در زمینه‌های مختلف طبی، یا ریاضی، یا هیئت، یا تاریخ و جغرافیا، یا زبانشناسی و غیره مبیانت دارند، و این تباین به قدری آشکار است که راه توجیهی برای آن باقی نمی‌ماند.

دسته ششم، احادیثی که اصولا با عقل سلیم مغایرت دارند، یعنی در آنها مسائلی بصورت علت و معلول مطرح شده و کراماتی به اعمال معین یا دعاها و نفرینهای معین نسبت داده شده که هر بجهای می‌تواند به آسانی دریابد که بین این علتها و معلولها کمترین رابطه‌ای نمیتواند وجود داشته باشد.

دسته هفتم، احادیثی که بر مبالغه‌های غیر قابل قبول تکیه دارند، و این مبالغات، ولو آنکه به خدا یا رسول یا امامان نسبت داده شده باشند، با هیچ

ضابطه عدالت بشری نیز قابل پذیرش نیستند، چه برسد به آنکه به عدالت الهی نسبت داده شده باشند.

دسته هشتم، احادیث رکبک و مستهجن، شامل نسخه‌های خداوند یا پیامبر یا ائمه درباره تقویت قوه مجامعت مومنین، یا توصیه‌های دقیق آنان در بهترین انواع جماع و بهترین اوقات جماع، و احکام دخول بر زن و بر کنیز و بر چهارپا و غیره.

دسته نهم، احادیث کاملا احمقانه، که خواندن آنها حتی عامی‌ترین و ساده‌لوح‌ترین افراد را -البته بغیر از "مقلدان" پر و پا قرص که اصولا اجازه شك کردن ندارند- به استهزاء وامیدارد. و این آن نوع از احادیثی است که بخصوص در بحار الانوار علامه مجلسی و کتبی که بعد از او به پیروی از این کتاب نوشته‌اند می‌توان یافت.

دسته دهم، احادیثی که آشکارا برای اغراض و منظورهای خاص ساخته شده‌اند، و در نتیجه واقعه‌ای که فی المثل به قرن دهم ارتباط دارد، به نحو مضحکی به قرن دوم یا به ماقبل اسلام یا اصولا به قبل از خلقت ربط داده می‌شود.

بررسی این انواع ده گانه، ولو بصورتی بسیار کلی و محدود، طبعا مستلزم اختصاص صفحاتی بسیار زیادتر از آن است که در گنجایش کتاب حاضر بوده است. من فقط سعی کرده‌ام در صفحات بعد نمونه‌های انگشت‌شماری را از هر يك از انواع این طبقه‌بندی، از مهمترین و معتبرترین منابع مورد قبول مکتب روحانیت شیعه نقل کنم، تا برداشتی کلی از پایه‌های فکری که "فرهنگ آخوند" بر آن بنیاد نهاده شده است داشته باشید. ایدئولوژی این فرهنگ بر اساس همین مبانی، در قسمت دوم همین بخش تشریح شده است.

بررسی نمونه‌هایی از هر کدام از این انواع حدیثها را، با حدیثی شروع می‌کنم که در کتاب "اصول کافی" مقامی خاص و استثنایی بدان داده شده است، و با توجه به مضمون حدیث، خواهید دید که چنین مقامی حق آن است.

خود ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب "اصول کافی" از زبان ابوبصیر نوشته است که: "اگر در دوران عمرت جز این يك حدیث نشنیده باشی، ترا کفایت کند." و وقتی که "سلطان المحدثین" در کتابی که آنرا "قرآن دوم شیعه"

نامیده‌اند، حدیثی را "سلطان الاحادیث" بخواند، طبعا این حدیث باید در صدر سایر احادیث جای گیرد.

منطقا نیز همینطور است، زیرا حدیث حاوی متن وصیت نامه‌ای است که خداوند شخصا آنرا نوشته و مهر و امضا کرده و در پاکت مهر شده‌ای از طلای خام توسط جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا فرستاده است. تازه جبرئیل نیز آنرا به سادگی تسلیم پیغمبر نکرده، بلکه شرط کرده است که حضرت علی شخصا حضور یابد و آنرا در حضور جبرئیل و میکائیل که همراهش آمده‌اند از حضرت محمد تحویل بگیرد و مضمون آنرا بخواند و ضمانت بکند که نامه را تحویل گرفته و خوانده است.

پانزده راوی بزرگوار، رضوان اله علیهم اجمعین، حسین بن محمد الأشعری، معلى بن محمد، احمد بن محمد، حارث بن جعفر، علی بن اسماعیل بن یقظین، عیسی بن المستفاد، محمد بن حی، محمد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر، حسن بن ظریف، علی بن محمد، صالح بن ابی حماد، بکر بن صالح، عبدالرحمن بن سالم، ابی بصیر، صحت این حدیث را که خود آنان راوی آن هستند ضمانت کرده‌اند، و شخص اخیر، یعنی ابی بصیر تصریح کرده که متن قسمت دوم حدیث را مستقیما از حضرت امام جعفر صادق شنیده است. یکی دیگر از این عده، عیسی بن المستفاد ابوموسی نیز تصریح کرده که قسمت اول حدیث را از حضرت امام موسی کاظم شنیده که او نیز آنرا از والد خویش حضرت امام جعفر صادق شنیده بوده است.

برای اینکه تصور شوخی یا مبالغه‌ای نکنید ترجمه دقیق حدیث را به فارسی نیز اضافه می‌کنم تا شما را از فیض مطالعه تنها نامه‌ای که ظاهرا با خط و امضای شخصی خداوند در دست است محروم نکرده باشم. بطوریکه خواهید دید، خداوند این نامه را با عنوان "بسم الله الرحمن الرحيم" شروع فرموده و پس از ستایش خویشتن، تصمیم خود را درباره امامت حضرت علی و اولاد او باستحضار رسول خویش رسانیده است (هر چند که طبق دیگر روایات خود کتاب کافی، این موضوع از روز ازل بااطلاع محمد و ائمه و بااطلاع کلیه پیغمبران رسیده بوده است).

پایان نامه حاوی نکته ظریفی نیز هست. خداوند با علم لدنی خود می‌دانسته که متن این نامه اولین بار توسط ثقة الاسلام یعقوب کلینی ساکن بغداد در اوائل قرن چهارم هجری باطلاع مومنین خواهد رسید، بدین جهت در آخر مکتوب خود بعنوان نمونه ستمکاران، به دو طایفه ترك و دیلم اشاره فرموده است، یعنی درست به همان دو طایفه‌ای که در بغداد دوره مرحوم کلینی دست به قتل و غارت زده و مردم را نگران کرده بودند، در صورتیکه در موقع دریافت این مکتوب توسط حضرت محمد، وجود این دو قوم اصلا مطرح نبوده و احتمالا حتی نام آنان - یا لااقل نام دیلمان- بگوش کسی نیز نرسیده بود.

يك راهنمایی خیرخواهانه را نیز در اینجا بیفایده نمی‌دانم: طبق متن صریح حدیث "جابر بن عبدالله الانصاري" در قرن سوم هجری عین مکتوب خداوند را در دست داشته و آنرا برای قرأت به حضرت امام جعفر صادق ارائه داده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که این مکتوب پس از آن بکلی مفقودالاثر شده باشد. در چنین صورتی وظیفه جمهوری اسلامی است که پیش از آنکه چنین نامه‌ای بدست یکی از عتیقه فروشان صهیونیست بیافتد، یا يك کلکسیونر آمریکایی جهانخوار آنرا تصاحب کند، هیئتی را مامور ردیابی نامه کند، تا اگر احتمالا هنوز در خانواده جابر بن عبدالله انصاری اثری از آن باقی مانده باشد، آنرا خریداری کند و به دارالمومنین قم انتقال دهد.

متن اصلی حدیث و ترجمه فارسی آن چنین است:

- الحسين بن محمد الاشعري، عن معلى بن محمد، عن احمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علي بن اسماعيل بن يقطين، عن عيسى بن المستفاد ابي موسى الضرير قال: حدثني موسى ابن جعفر عليه السلام قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: ليس كان امير المومنين عليه السلام كاتب الوصية و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المملى عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون عليهم السلام شهود؟ قال: فاطرق طويلا ثم قال: يا ابا الحسن! قد كان ما قلت و لكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الامر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع امناء الله تبارك و تعالى من الملائكة، فقل جبرئيل: يا محمد! مر باخراج من عندك الا وصيك، ليقبضها منا و تشهدنا بدفعك اياها اليه ضمنا لها يعني عليا عليه السلام، فامر النبي صلى الله عليه و آله و سلم باخراج

من كان فى البيت ما خلا عليا عليه السلام، و فاطمه فيما بين الستر و الباب، فقال جبرييل: يا محمد! ربك يقرئك السلام و يقول هذا كتاب ما كنت عهدت اليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و اشهدت به عليك ملائكتى و كفى بى يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبى صلى الله عليه و آله، فقال يا جبرييل! ربى هو السلام و منه السلام و منه السلام و اليه يعود السلام صدق - عز و جل- و بر، هات الكتاب، فدفعه اليه و امره بدفعه الى امير المومنين عليه السلام، فقل له: اقراه! فقرأه حرفا حرفا، فقال: يا علي! هذا عهد ربى تبارك و تعالى الى و شرط على و امانته، و قد بلغت و نصحت و اديت فقال على عليه السلام: و انا اشهد لك (بابى انت و امي) بالبلاغ و النصيحة و التصديق على ما قلت و يشهد لك به سمعى و بصرى و لحمى و دمى، فقال جبرئيل عليه السلام: و انا لكما على ذلك من الشاهدين، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على اخذت وصيتى و عرفتها و ضمننت لله ولى الوفاء بما فيها؟ فقال على عليه السلام: نعم، بابى انت و امى على ضمانها و على الله عونى و توفيقى على ادائها، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على انى اريد ان اشهد عليك بموافاتى بها يوم القيامة، فقال على عليه السلام: نعم اشهد، فقال النبى صلى الله عليه و آله و سلم: ان جبرئيل و ميكائيل فيما بينى و بينك الان و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لاشهدهم عليك، فقال: نعم ايشهدوا و انا - بابى انت و امي- اشهدهم، فاشهدهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم... - ثم دعا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاطمه و الحسن و الحسين و اعلمهم مثل ما اعلم امير المومنين، فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار و دفعت الى امير المومنين عليه السلام.

- محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف و على بن محمد، عن صالح بن ابى حماد، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابى بصير، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: قال ابى لجابر بن عبدالله الانصارى ان لى اليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلوبك فاسالك عنها؟ فقال له جابر: اى الاوقات احببته. فخلا به فى بعض الايام فقال له: يا جابر! اخبرنى عن اللوح الذى رايت فى يد امى فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و ما اخبرتك به امى انه فى ذلك اللوح مكتوب؟ فقال

جابر: اشهد بالله انى دخلت على امك فاطمة عليها السلام فى حياة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فهيتها بولادة الحسين و رايت فى يديها لوحا اخضر، ظننت انه من زمرد و رايت فيه كتابا ابيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بابى و امى يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح اهداء الله الى رسوله صلى الله عليه و آله و سلم فيه اسم ابى و اسم بعلى و اسم ابنى و اسم الاوصياء من ولدى و اعطانيه ابى ليبشرنى بذلك، قال جابر: فاعطتنيه امك فاطمة عليها السلام فقراته و استنسخته، فقال له ابى: فهل لك يا جابر ان تعرضه على قال: نعم فمشى معه ابى الى منزل جابر فاخرج صحيفة من رق، فقال: يا جابر! انظر فى كتابك لاقراء (انا) عليك، فنظر جابر فى نسخته فقره ابى فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فاشهد بالله انى هكذا رايتة فى اللوح مكتوبا:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه نوره و سفيره و حجابيه و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين، عظم يا محمد اسمائى و اشكر نعمائى و لاتجدد الاى، انى انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين و مديل المظلومين و ديان الدين انى انا الله لا اله الا انا، فمن رجا غير فضلى اوخاف غير عدلى، عذبتة عذابا لا اعذب به احدا من العالمين، فاي اى فاعبد و على فتوكل؛ انى لم ابعث نبيا فاكملت ايامه و انقضت مدته الا جعلت له وصيا و انى فضلتك على الانبياء و فضلت وصيك على الاوصياء و اكرمتك بشبليك و سبطيك حسن و حسين، فجعلت حسنا معدن علمى، بعد انقضاء مدة ابيه و جعلت حسينا خازن و حى و اكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة، فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت كلمتى التامه معه و حجتى البالغه عنده، بعترته اثير و اعاقب اولهم على سيدالعابدين و زين اوليايى الماضين و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمى و المعدن لحكمتى سيهلك المرتابون فى جعفر، الراد عليه كالراد على، حق العقول منى لاكر من مثنوى جعفر و لا سرنه فى اشياعه و انصاره و اوليائه، اتحت بعده موسى فتنه عمياء حندس لان خط فرضى لا ينقطع و حجتى لا تخفى و ان اوليائى يسقون بالكاس الاوفى، من جدد واحدا منهم فقد جدد نعمتى و من غير آيه من كتابى فقد افترى على، ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدى و حبيبى و خيرتى فى على وليى و ناصرى و من اضع عليه اعباء

النبوه و امتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت مستكبره يدفن فى المدينة التى بناها العبد الصالح الى شر خلقى، حق القول منى لا سرنه بمحمد ابنه و خليفته من بعد و وارث عليه، فهو معدن علمى و موضع سرى و حجتى على خلقى لا يومن عبد به الا جعلت الجنة مثواه و شفعتة فى سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبا النار و اختم بالسعادة لابنه على وليى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على وحيى، ساخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه "م ح م د" رحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صير ايوب فيذل اوليايى فى زمانه و تنهادى روؤسهم كما تنهادى روؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خانقين، مرعوبين و جلين، تصبغ الارض بد مائهم و يفشوا الويل و الرنه فى نساءهم اولئك اوليايى حقا، بعم ادفع كل فتنه عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ادفع الاصار و الا غلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمن بن سالم: قال ابوبصير: لولم تسمع فى دهرك، الا هذا الحديث لكفاف، فصنه الا عن اهله.

و اينك ترجمه حديث:

- حسين بن محمد الأشعري از معلى بن محمد، و او از احمد بن محمد، و او از حارث بن جعفر و او از على بن اسماعيل بن يقطين و او از عيسى بن المستفاد ابى موسى ضرير (نابينا) چنين گويد: موسى بن جعفر عليه السلام فرمود به ابى عبد الله (امام جعفر صادق) عليه السلام گفتم: مگر اميرالمومنين عليه السلام كاتب وصيت و رسول الله صلى الله عليه و آله املاء کننده آن و جبرئيل و ملائكه مقرب عليه السلام شهود آن نبودند؟ آن حضرت مدتى سر به زير انداخت و سپس فرمود: چنان بود كه گفتمى اى اباالحسن! ولى زمانيكه وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله رسيد، امر وصيت از جانب خدا در مكتوبى سر به مهر فرود آمد. آن مكتوب را جبرئيل همراه ملائكه امين خدای تبارك و تعالى فرود آورد. پس جبرئيل گفت: اى محمد! دستور ده هر كه نزدت هست جز وصى تو بيرون روند تا او مكتوب را از ما بگيرد و ما را گواه گيرد كه تو آنرا باو دادى و خودش كه على عليه السلام باشد ضامن آن شود. پس پيغمبر صلى

الله علیه و آله باخراج هر که در خانه بود جز علی علیه السلام دستور داد. و فاطمه در میان در و پرده بود.

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت بتو سلام می‌رساند و می‌گوید این همان مکتوبیست که (برای فرستادن آن) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافیست ای محمد! پس بندهای استخوان پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است و سلام از جانب اوست و سلام به سوی او باز می‌گردد، خدای عز و جل راست فرموده و احسان کرده است، مکتوب را بده. پس جبرئیل آنرا باو داد و امر کرد که به امیرالمومنین علیه السلام بدهد و باو گفت: آن را بخوان. حضرت آنرا حرف به حرف قرائت کرد.

سپس پیغمبر فرمود: ای علی! این پیمانی است که پروردگارم - تبارک و تعالی- با من کرده و امانت او و شرط او بر من است، و من آنرا رسانیدم و خیرخواهی کردم و ادا نمودم و علی علیه السلام گفت (پدر و مادرم به فدایت) من در این رسانیدن و خیرخواهی تصدیق آنچه گفתי گواه توام و گوش و چشم و گوشت و خونم بدان گواهی می‌دهد. جبرئیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! وصیت مرا گرفتی و آنرا فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی؟ علی علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم بقرابانت! ضمانت آن بر من است و یاری من و توفیق دادن من بر انجام آن بر خداست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من می‌خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن بدان را روز قیامت بمن خبر دهی. پس علی علیه السلام گفت: آری، گواه بگیر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین نیز همراه ایشانند، همه آنها را بر تو گواه می‌گیرم، گفت آری گواه باشنند، من هم پدر و مادرم بقرابانت ایشان را گواه می‌گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانکه به امیرالمومنین اعلام فرموده بود، به آنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند

او جواب دادند، سپس آن نامه با مهرهائی از طلا که آتش به آن نرسیده بود مهر شد و به امیرالمومنین علیه‌السلام تحویل داده شد.

- محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله بن جعفر، و او از حسن بن ظریف او از علی بن محمد و او از صالح بن ابی حماد و او از مکر بن صالح و او از عبدالرحمن بن سالم، و او از ابی بصیر روایت می‌کند که ابی‌عبدالله (امام جعفر صادق) علیه‌السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسان‌تر است که ترا تنها ببینم و از تو سوال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: ای جابر، درباره لوحی که آنرا مادرم فاطمه علیه‌السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ای و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود، بمن خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیها‌السلام رفتم و او را بولادت حسین تبریک گفتم، و در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید بود.

پس باو عرض کردم: دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم بقربانته، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرموده، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بعنوان مزدگانی به من عطا فرموده. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها‌السلام آن را به من داد، و من آن را خواندم و رو نویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من عرضه می‌داری؟ گفت: آری! آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت، جابر ورق صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم گفت: ای جابر، تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر در صحیفه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در آن لوح چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای محمد پیغمبر او و نور و سفیر و حاجب و دلیل او که روح‌الامین از نزد پروردگار جهان بر او

نازل شود (و به وی تسلیم دارد) ای محمد! اسماء مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائیکه بجز من خدایی نیست، منم شکننده جباران و دولت‌رسان مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، منم خدائیکه جز من خدایی نیست هر که جز فضل مرا امیدوار باشد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده نباشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی مقرر کردم. و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا به دو شیرزاده و دو نوه حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه‌دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم، پس او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالیتر است. کلمه تامه خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم و به عترت او پاداش و کیفر دهم که نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است و پسر او که مانند جد محمودش محمد نام دارد باقر (شکافنده) علم من و کانون حکمت من است. و پسر او جعفر است که شك‌کنندگان درباره او هلاک می‌شوند هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته، سخن پایرجای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را از پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، و رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست برگزیده‌ام، موسی وای بر دروغ‌بندان و منکرین علی دوست و یاور من، کسیکه بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و به انجام دادن آنها امتحانش کنم. او را عفریتی گردنکش می‌کشد و در شهری که بنده‌ای صالح آنرا ساخته است در کنار بدترین مخلوقم

دفن می‌شود. وعده من ثابت شده که او را بوجود پسرش و جانشین و وراثت علمش محمد شادمان سازم که کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم باشد. هر بنده‌ای که به او ایمان آورد بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم. و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است به رستگاری رسانم. و از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی راه من و خزانه‌دار علم من حسن را، و این رشته را بوجود پسر او "م ح م د" که رحمت برای جهانیان است کامل کنم او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و مردمان سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند. چنانکه سرهای ترك و دیلم را بهدیه فرستند، و ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبها و زنجیرها را بردارم. درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و ایشانند هدایت‌شدگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار. ممکن است از خود بپرسی که اصولا انگیزه ساختن حدیثی چنین بی‌معنی و کفرآمیز چیست؟ ولی موضوع خیلی روشن است: کتاب کافی در موقعی تالیف شد که دوران امام زنده به پایان رسیده بود و با غیبت امام دوازدهم جامعه شیعه از لحاظ آینده خود در نگرانی بسر می‌برد موضع تشیع در برابر خلافت حاکم نیز بهمین دلیل از هر وقت دیگر ضعیف‌تر بود. از همه مهمتر آنهایی که باتکاء توقیع روایت شده از امام مهدی خود را وارثان شرعی او برای رهبری شیعیان اعلام کرده بودند احتیاج به تحکیم موضع خود داشتند. همه اینها ایجاب می‌کرد که از راه احادیث و روایاتی استثنایی که بتواند تأثیر قاطع داشته باشد، روحیه شیعیان و اعتماد آنها به مشروعیت راهی که در پیش گرفته بودند تقویت شود. بهمین دلیل است که حدیث‌پردازان به فکر ارائه مدارکی می‌افتد که بالاتر و محکمتر از آنرا نتوان تصور کرد، و حدود مطالب این مدرک

نیز به امامان دوازده‌گانه و غیبت امام دوازدهم و تصویری از ترك و ديلم محدود می‌ماند. منتها حدیث‌ساز متوجه نیست، یا زیاد مهم ندانسته است که با توسل به چنین راه‌حلهایی، همانقدر که مقام امامت را از نظر مومنین بالا برده، خدا را به حد يك کاتب مسجد شاه پایین آورده ست. می‌توان احتمال داد که ضرب‌المثل فارسی "دوستی خاله خر سه" برای همین موارد وضع شده باشد.

* * *

یکی دیگر از حدیث‌های معتبر و معروف "کافی" حدیث معروف جابلقا و جابلسا است که هزار سال پیش به کرات در کتب مذهبی شیعه و در ادبیات پارسی بدان اشاره شده است:

- "احمد بن محمد و محمد بن یحیی از محمد بن الحسن، و او از یعقوب بن برید و او از ابن ابی عمیر، و او از کسی که نامش را نیافتم و از ابی‌عبدالله نقل کرده است که: حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است. گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر يك از آنها هزار هزار دروازه دارد، و در آنجا به هفتاد هزار هزار لغت حرف می‌زنند که تکلم هر لغت با لغت دیگر فرق دارد. و من همه آن لغات و آنچه را که در آن دو شهر و در ما بین آنهاست می‌دانم، و جز من و برادرم حسین کسی این را نمی‌داند". (کافی، کتاب الحجه، باب مولد الحسن بن علی. و بحار الانوار، جلد هفتم، در احوال ائمه اطهار).

در همین مورد حدیث دیگر در حیب السیر (جلد اول، صفحه ۲۰۴) و عیون الاخبار (جلد دوم، صفحه ۱۷۲) تصریح می‌کند که امام حسن در خطبه خود فرمود: "ایها الناس، لوطلبتم ابناء لنبیکم ما بین جابرس الی جابلقا لم تجدوه غیری و غیر اخی" (ای مردم، بدرستی که اگر طلب کنید از جابلقا تا جابلسا، نوادگان محمد رسول‌الله را، کسی را غیر از من و برادرم نیابید).

در سالهای بعد از نشر این حدیث در "کافی" با توجه به مضمون غیر منطقی آن، بسیاری از عرفا و صاحب‌نظران ایرانی کوشیدند تا برای آن مفهومی مجازی قائل شوند و آنرا مربوط به سیر و سلوك معنوی بدانند: "گویند شهری است بطرف مغرب لیکن در عالم مثال، چنانکه گفته اند: جابلقا و جابلسا و هما مدینتان فی عالم المثل. و باعتقاد محققین منزل آخر سالک است در سعی و وصول

قید باطلاق و مرکز بمحیط." (برهان قاطع و آندراج). "گویند شهری است در عالم مثال بجانب مشرق، و منزل اول سالک باشد در سعی وصول به حقیقت." (لغتنامه دهخدا). ولی هر بار علمای عالیقدر مکتب تشیع با این برداشتها مخالفت کردند، که نمونه بارز آنها اظهار نظر ملا محمدباقر مجلسی در "بحارالانوار" است: "این حرفها شبیه است به خرافات و تصحیح آیات و مطالب روشن، و هیچ احتیاجی بارتکاب این اعمال نیست، زیرا خداوند حقایق مربوط به عوالم موجودات را بهتر می‌داند."

نمونه بارز دیگری از این طرز فکر، در عصر خود ما، اظهار نظر فقیه اعظم آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، در کتاب "کشف الاسرار" است که: "تردید درباره جابلقا و جابلسا وارد نیست، زیرا نمی‌دانیم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست. شاید هم در کُرّات دیگر یا در منظومه‌های شمسی دیگر چنین شهرهایی باشد." (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۰) برای اینکه درجه اطلاع "فقیه اعظم" عصر ما در علوم عقلی و نقلی دریابید به چند توضیح ساده ریاضی توجه فرمائید:

دو شهر "جابلقا" و "جابلسا" طبق نص حدیث هر کدام دارای هزار هزار دروازه، یعنی يك میلیون دروازه‌اند. اگر فاصله هر دروازه با دروازه دیگر فقط صد متر باشد، طول حصار آهنین هر کدام از این دوشهر صد میلیون متر یعنی ۱۰۰,۰۰۰ کیلومتر و بنابراین درازای هر ضلع آن ۲۵,۰۰۰ کیلومتر می‌شود. یعنی اگر چنین دو شهری را که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است بدون هیچ فاصله‌ای در کنار یکدیگر قرار دهند، طول دو تای آنها ۵۰,۰۰۰ کیلومتر می‌شود، و این رقم ده هزار کیلومتر از تمام محیط کره زمین آنهم در خط استوا که عریض‌ترین قسمت کره است زیادتر است! آنوقت "ولی فقیه" می‌فرماید که "نمی‌دانم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست" (ظاهراً تصور فرموده‌اند ممکن است این شهرها در اعماق جنگلهای دست‌نخورده برزیل یا در گوشه و کنار قطب شمال و جنوب پیدا شوند!

از طرف دیگر در هر يك از این دو شهر، طبق متن حدیث به هفتاد هزار هزار زبان حرف می‌زنند که معنی آن زبانها را کسی جز امام حسن و امام حسین نمی‌دانند. هفتاد هزار هزار زبان یعنی هفتاد میلیون زبان، اگر تعداد

کسانی که به هر زبان حرف می‌زنند فقط هزار نفر باشد، جمعیت هر يك از این دو شهر می‌شود ۷۰ میلیارد نفر، و اگر هم تنها صد نفر باشد این جمعیت می‌شود ۷ میلیارد نفر، یعنی جمعیت دو شهر می‌شود ۱۴ میلیارد نفر و لابد می‌دانید که در زمان حاضر که جمعیت جهان به بالاترین رقم خود در طول تاریخ رسیده است، هنوز رقم کل جمعیت دنیا از ۶ میلیارد نفر تجاوز نکرده است! آیت‌الله الاعظم، حفظ الله تعالی، که ظاهراً خودشان هم چندان اطمینانی به پیدا شدن این دو شهر کذایی نداشته‌اند، راه حل دیگری را نیز ارائه فرموده یعنی گفته‌اند که اگر چنین دو شهری در یکی از نقاط کشف نشده زمین پیدا نشوند، شاید بتوان سراغ آنها را در "کُرَات دیگر" یا در "منظومات شمسی دیگر!" گرفت. هر چند اصولاً متن حدیث صراحت دارد که صحبت مربوط به زمین است و نه ماوراء زمین، ولی مسئله مهمتر پاسخ این سوال است که بفرض، يك طلبه تازه کار مدرسه فیضیه اطلاع کافی بر متون قرآنی نداشته باشد، آیا "افقه فقهای عصر" نیز می‌تواند درین باره بی‌اطلاع باشد که در قرآن مطلقاً صحبتی از تعدد کُرَات مسکونی بمیان نیامده است و در تمام ۱۵۷ مورد در سوره‌های مختلف آن به "سماوات و الارض" اشاره شده است. ستارگان، چه ثوابت و چه سیارات، در قرآن فقط چراغهایی برای راهنمایی آدمیان هستند، نه کُرَات مسکونی که شهرهای دروازه‌دار باشند:

"خداوند زمین را در دو روز بیافرید، و در روی آن کوهها برافراشت و انواع برکات را در آنها قرار داد. و پس روزی اهل زمین را مقدر فرمود و به مردم اختیار داد که در طلب کسب روزی باشند. آنگاه به خلقت آسمان پرداخت ... و آسمانهای هفتگانه را در دو روز استوار ساخت و بر هر آسمانی امر خود را وحی فرمود و آسمان دنیا را به چراغهای کواکب زینت داد" (سوره فصلت، آیه ۹ تا ۱۲).

"و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشتیم" (سوره انعام آیه ۹۷) و: "آسمان دنیا را با چراغهای درخشان زینت دادیم" (سوره ملک، آیه ۵).

"و آسمان را برافراشتیم و زمین را بگسترديم و در روی آن از هر چیزی دو نوع نر و ماده آفریدیم" (سوره ذاریات، آیه ۴۷ تا ۴۹)

"خداست که آسمانها را بی‌ستون برافراشت، و خورشید و ماه را مسخر خود ساخت که در مسیری معین بگردند، و زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت، و شب را به روز پیوند داد." (سوره رعد، آیه‌های ۲ و ۳)

در نهج البلاغه (خطبه ۲۰۲) این حکم به صورتی دقیقتر تشریح شده است. "خداوند از آب دریای آشفته و متلاطم، زمین خشک بیحرکت را آفرید، و آنگاه طبقات افلاک را ساخت و زمین را بر پشت آب کبود بی‌منتها استوار گردانید، و صخره‌های سخت و تپه‌های بلند را آفرید، و کوهها را ستونهای زمین قرار داد و در آن فرو برد چنانکه بصورت میخهای زمین درآمدند، لاجرم زمین متحرک ساکن شد تا ساکنان خود را نجنباند یا با بارهای خود فرو نرود یا از جایی بجایی نقل مکان نکند و منزه است خدایی که زمین را برای آدمیان بر روی دریای ژرف بصورتی ساکن بگسترانید."

در اینصورت آیت‌الله الاعظم بر چه اساس شرعی و مذهبی از وجود شهرهای جابلقا و جابلسا، هر کدام با هفت تا هفتاد میلیارد نفر جمعیت، و صد هزار کیلومتر حصار آهنین، در کرات دیگر یا در منظومات شمسی (!) دیگر صحبت می‌کنند؟

آیا بهتر نیست که همانطور که عقل سلیم حکم می‌کند، قبول بفرمایند که این حدیث، مثل هزاران حدیث سخیف و نامربوط دیگر، فقط جعل قولی از جانب امام حسن بوده است تا کالای پرخریدار تازه‌ای در کنار سایر کالاهای دکانداران دین باشد؟ و اصولاً امام حسن از این گفته سخیف تنها برای ثابت کردن این امر مسلم که "در تمام دنیا نوادگان حضرت محمد جز من و برادرم نیستند؟" چه سودی می‌برده است؟

* * *

حدیثهای "معتبر" و متعدد دیگری هست که ظاهراً محدثان بزرگوار آنها بهمان اندازه که در علم حدیث متبحر بوده‌اند از بدیهیات ریاضی بی‌اطلاع بوده‌اند. نمونه‌ای از آنها حدیثی است که توسط آیت‌الله معروف، اقیانوس علم و دریای منطق، شهید محراب، عبدالحسین دستغیب شیرازی در کتاب "معراج" از رسول اکرم نقل شده است:

" در منهاج الصادقین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست داشت و در هر دستی هزار هزار انگشت و در هر انگشتی هزار هزار بند" (متن حدیث در صفحه ۳۶۲) با يك حساب ساده، این غول بی شاخ و دم (که نام ملك بر او نهاده شده) موجودی است صاحب يك میلیون دست با هزار میلیارد انگشت و يك میلیارد میلیارد بند انگشت که اگر رقم آنها را با اعداد هندسی ثبت کنند عددی با ۱۸ صفر می شود (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) یعنی اگر هر بند انگشت این "ملك" فقط يك سانتیمتر باشد مجموع بندهای انگشت او به ده میلیارد کیلومتر (۲۵,۰۰۰ برابر فاصله زمین تا ماه و بیش از دو برابر وسعت منظومه شمسی، از خورشید تا نپتون) سر می زند و بفرض هیچ اشکال دیگری هم در کار نباشد این مسئله پیش می آید که حضرت محمد چطور در برابر چنین هیولایی ایستاده و با او سخن گفته است؟

آیا واقعا این خداوند است که برای اثبات عظمت مقام خود به آفریدن يك چنین غول کریه المنظر نتراشیده و بی مصرفی احتیاج دارد، یا این آخوند است که می خواهد با آفرینش این چنین هیولایی "مومنین" زبان بسته را بترساند، و در این راه اشکالی نمی بیند که "رسول خدا صلی الله علیه و آله را وجه المصالحه قرار دهد و بگوید: " دیدم چنین ملکی را در معراج؟"

ظاهرا این رقم "هزار هزار" برای محدثان محترم، رضوان الله علیهم اجمعین، جاذبه خاصی دارد و بقول معروف خیلی "آخوند پسند" است.

* * *

این حدیث دیگر را از آیت الله فقید دستغیب شیرازی، در همان کتاب معراج، از زبان حضرت محمد بشنوید:

"در عرش اعلی به سدره المنتهی رسیدم، و آن درختی است که هزار هزار (يك میلیون) شاخه دارد، و هر شاخه اش هزار هزار (يك میلیون) برگ که اگر یکی از آن برگها را به این عالم بیاورند، بر همه عالم سایه می اندازد و اگر کسی هزار سال زیر يك شاخه آن راه برود به آخرش نمی رسد. و دیدم که بر روی هر برگی از برگهای این درخت صد هزار هزار (صد میلیون) ملك مشغول تسبیحند". (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

این بار محدث یا محدثان محترم، که در مورد تعداد شاخه‌ها و برگه‌های هر شاخه سدره‌المنتهی به همان رقم "هزار هزار" جابلقا و جابلسا و فرشته يك ميليارد ميليارد بند انگشتی رضایت داده‌اند در مورد تعداد ملائکی که در روی هر برگ نشسته‌اند این رقم را کافی ندانسته و با يك "نیش قلم" آنرا به "صد هزار هزار" بالا برده‌اند. ولی این مسئله را روشن نکرده‌اند که چرا خداوند در آفرینش تمام عجایب خود فقط از ضریب صد و هزار و میلیون و میلیارد استفاده می‌کند و يك خورده پایین و بالا را قبول ندارد؟ حتی وقتی که پای مزد دادن رایگان به شهادتین يك مومن در میان باشد:

- "حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که: هر کس بگوید "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله"، خداوند برایش هزار هزار (يك ميليون) حسنه بنویسد."

"و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و اهل‌بیت حسین را یاد کند، حق تعالی صد هزار حسنه برایش بنویسد، و صد هزار گناه از او ببیندازد و صد هزار درجه برای او بلند کند، و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد. (متن دو حدیث در صفحه ۵۲۷ و ۴۳۲) در تواریخ متعدد اسلامی نوشته شده است که عبدالرحمن بن عوف، صحابی معروف پیغمبر که یکی از ده صحابه درجه اول (عشره مبشره) بود، وصیت کرد که پس از مرگ او ۳۰,۰۰۰ برده‌ای را که خریده بود، آزاد کنند و از این کار او غالباً بصورت ضرب‌المثل یاد می‌شود. اگر آن مرحوم علم غیب داشت و می‌دانست که با يك آب خوردن اهل‌بیت را یاد کردن، ثواب آزاد کردن ۱۰۰,۰۰۰ بنده برایش نوشته می‌شود (باضافه سایر مزایائی که در حدیث ذکر آن نرفته است) متوجه می‌شد که نه تنها آب نخورده، بلکه باندازه ۷۰,۰۰۰ بنده مغبون هم شده است.

* * *

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر مومن را قصری نصیب است در بهشت از لؤلؤ، که در آن ۷۰ خانه است از یاقوت سرخ و در هر خانه ۷۰ حجره است از زمرد سبز و در هر حجره ۷۰ تخت است و بر هر تختی ۷۰ فرش از هر رنگی و بر هر فرش رنگی حورالعینی نشسته است. و در هر

حجره ۷۰ خوان طعام است، و در هر خوانی ۷۰ قسم طعام، و در هر حجره‌ای ۷۰ خادمه، و خدای تعالی چنان قوه‌ای به مومنین می‌دهد که از تمام آنها بهره می‌برد (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد)

بر اساس ارقام دقیق حدیث، قصر شخصی مومن در بهشت شامل ۷۰ خانه با ۴۹۰۰ حجره و ۳۴۳,۰۰۰ تخت و اندکی بیش از ۲۴ میلیون فرش است که روی هر فرشی حورالعینی نشسته است. توقع می‌توان داشت که مومن بدون آنکه "خداوند باو چنان قوه‌ای بدهد..." بتواند چنین حرمسرای را اداره کند؟

- "امام جعفر صادق فرمود: بدرستیکه حزیران ماه نحسی است، زیرا در این ماه حضرت موسی نفرین کرد بر بنی اسرائیل و در یک شب و یک روز سیصد هزار تن از ایشان مردند". احتیاج به تذکر نیست که در زمان حضرت موسی، جمع کل افراد اسرائیل به سیصد هزار نمی‌رسید.

* * *

- "علی بن ابراهیم از پدرش روایت می‌کند که گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه‌السلام اجازه تشریف گرفتند و بخدمتش رسیدند و در یک مجلس ۳۰,۰۰۰ مسئله از او پرسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد و در آن زمان حضرت علیه‌السلام ده ساله بود: (متن حدیث در صفحه ۳۸۷)

ثقة الاسلام کلینی، قدس سره، می‌توانستند قبل از درج این حدیث معتبر در "کافی" یکی از مومنین را که قدری استعداد ریاضی داشته باشد، مامور محاسبه فرمایند تا برایشان روشن شود که اگر برای سوال و جواب هر مسئله و توضیحات مربوط بدان فقط ۵ دقیقه وقت صرف شود، این جلسه "توضیح المسائل" مدت سه ماه و نیم آنهم بی وقفه ادامه یافته است و در همه این مدت شیعیان بزرگوار در جای خود نشسته و جواب مسئله شنیده‌اند!

- "حضرت امام محمد باقر فرمود که هر کس در یک شب هزار آیه از قرآن بخواند برای او یک قطار از طلا نوشته شود، و بدرستی که قطار پانزده هزار مثقال طلاست که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قطارها به اندازه کوه احد، و بزرگترین آنها باندازه آنچه است که میان زمین و آسمان است." (متن حدیث در صفحه ۴۳۹)

حدیث معتبر "کافی" چند درس اساسی به‌مراه دارد: اول آنکه ثواب بعضی از امور حسنه در دستگاه الهی با "قنطار طلا" می‌نویسند. دوم آنکه هر چند هر قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و هر مثقالی ۲۴ قیراط و بدین ترتیب وزن و اندازه هر قنطار کاملاً مشخص است، در عمل اندازه قنطارها از کوه احد گرفته تا آنچه میان زمین و آسمان است بزرگ و کوچک می‌شود. سوم اینکه هر چند مومن هزار آیه را قربه الی الله می‌خواند ولی ضرر ندارد که بدانند هر آیه‌ای ۳۶۰ قیراط طلا نیز برایش عایدی دارد.

* * *

از رسول خدا روایت شده که شب جمعه و روز جمعه جمعاً بیست و چهار ساعت است، و در هر ساعت آن حقتعالی ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند" (متن حدیث در صفحه ۵۶۵)

البته لازم نیست عالم ربانی ملا عباس قمی عفی الله عنه و مولف کتاب مستطاب مفاتیح‌الجنان زحمت محاسبه بکشند، ولی قطعاً در دستگاه وسیع الهی دفتردارانی یافت می‌شوند که حساب کنند ساعتی ششصد هزار نفر می‌شود شبانه‌روزی ۱۴ میلیون و چهارصد هزار نفر، یعنی در ۵۲ جمعه هر سال نزدیک به ۷۵۰ میلیون نفر از جهنم آزاد میشوند، و با این حساب نه تنها می‌بایست کلیه جهنمی‌های گذشته تا کنون آزاد شده باشند، بلکه از بابت دوزخیان کنونی نیز جهنم مقدار زیادی طلبکار می‌شود، زیرا تمام جمعیت شش میلیارد نفری روی زمین (باستثنای شیعیان مکتب فیضیه که جایشان در بهشت است) در ظرف هفت سال و ده ماه دوزخ را ترک می‌گویند. در اینصورت سالهای بعد خداوند چه کسانی را باید از جهنم خالی آزاد فرماید؟

چون مسلم است که محدثان بزرگوار، اعلی الله مقامهم از قول رسول خدا دروغ نساخته‌اند، باید ناچار پیش‌بینی کرد که برای جهنم آینده مبهمی در پیش است!

* * *

-در بلد الامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند، حقتعالی ۴,۰۰۰ گناه کبیره او را (!) بیامزد" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸) توضیح آنکه علامه شیخ بهایی در

کتاب بسیار معتبر جامع عباسی می‌نویسد: بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را به تفاوت از بیست تا هفتاد ذکر کرده‌اند، و در بعضی از احادیث نیز آمده است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد ظاهر ارقام واقعی گناهان کبیره (چه برسد به گناهان صغیره) از این حداکثر نیز خیلی بیشتر بوده، و شیخ بهایی، رضوان الله علیه، با همه تبحر خود در مسائل فقهی، از مرحله پرت بوده است!

جاذبه ارقام هزار، و هزار هزار منحصر به اقطاب بزرگ دین، رضوان الله علیهم، در قرون گذشته نیست. ظاهراً این جاذبه اصولاً بصورت یکی از ارکان شرع مبین درآمده زیرا امروز هم آثار آنرا در نزد فقها و علمای اعلام، منجمله در نوشته‌های "اعلم و افضل و افقه آنها" آیت‌الله خمینی، ایده الله تعالی، به وفور می‌توان یافت:

- میلیونها میلیون (!) سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند. چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را نیز فراموش کردیم؟ (کشف الاسرار صفحه ۱۷۶).

- مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما چندین هزار میلیون (!) جمعیت خدمتگزاران به دین و آئین و بزرگان دین و فداکاری و شهیدان در راه خدا را جماد و پوسیده بدانیم. (همان کتاب صفحه ۴۰)

- مینیاتیزم یا نوم مغناطیسی تکان بزرگی به جهان داده و نفسهای آخر مادیین به شماره افتاده و در آتیه نزدیک اساس مادیت را برای همیشه از جهان بر می‌چیند. معجزات و کرامات و اطلاع به مغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه‌ها بشمار می‌رفت در جهان علم امروز نزدیک به واضحات است، کما آنکه از غیبگویی بوسیله تنویم مغناطیسی میلیونها از امثال آن (!) در کتب طب نوشته شده (همان کتاب، صفحه ۵۴)

- شما یاهوگویان با زندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی يك گروه انبوه صدها هزار میلیونی (!) بازی می‌کنید و شالوده بدبختی يك ملت آبرومند را می‌ریزید (همان کتاب، صفحه ۷۴). (مومنین ولایت فقیه توجه داشته باشند که در يك دنیای ۶ میلیارد نفری، گروه آبرومند آنها بتنهایی شامل صدها میلیارد نفر است که توسط یاهوگویان با سعادت اجتماعی آنها بازی می‌شود)

از سرداران اسلام یاد بگیرید. یکی از آنها گفت ۳۰ نفر همراه من بیایند تا ۶۰,۰۰۰ نفر طلیعه لشکر روم را رد کنیم. چاك و چونه کردند که آقا نمی‌شود. قبول کرد شصت نفر باشند. ۶۰ نفر آمد رفتند و ۶۰,۰۰۰ نفر رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند (سخنرانی در پاریس برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، ۱۴ آبان ۱۳۵۷) (قابل توجه علاقمندان کتابهای حسین کرد و امیر ارسلان، برای تجدید نظر و تکمیل مطالب آنها)

* * *

اینک به سراغ نوع دیگری از احادیث "معتبر" برویم.
حدیثی که می‌خوانید، یکی دیگر از حدیثهای خیلی محکم است.
شش محدث بزرگوار، رضوان الله علیهم اجمعین، آنرا یکی از دیگری نقل کرده‌اند تا سر رشته آن به حضرت امام جعفر صادق رسیده است: محمد بن الحسین و علی بن محمد از سهل بن زیاد و سهل بن زیاد از محمد بن الولید شباب الصیرفی و شباب الصیرفی از ابان بن عثمان که او از ابی عبد الله امام صادق علیه‌السلام شنیده بود. موضوع حدیث راز و نیاز الاغ حضرت پیغمبر با خود آن حضرت، در لحظه وفات آنها است که درست با هم مقارن بوده است. درین گفتگو الاغ مرحوم، برای نخستین بار این راز را برای صاحب خود فاش می‌کند که اگر او سید پیغمبران بوده، الاغش نیز سید الاغان بوده است. شاهد زنده این گفتگو (که به عربی فصیح از ته چاه بنی‌خطمه بیان شده) حضرت امیرالمومنین است که شخصا آنرا شنیده و نقل فرموده است: "در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، آن الاغ نیز که عقیق نام داشت افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی‌خطمه رسید و خود را در آن افکند و در همانجا نیز وفات یافت و من شنیدم که این الاغ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: پدر و مادرم بقریانت، همانا که پدرم از پدرش و او از جد بزرگوارش و او از پدرش نقل کرد که جد اعلای ما همان الاغی بوده که با جناب نوح علیه‌السلام در کشتی بوده، و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته است: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد." (متن حدیث در صفحه ۳۶۷)

در استحکام حدیث، و در اینکه طبق نیت خیر محدثان بزرگوار نقل چنین حدیثی مقام معنوی رسول اکرم را بسیار بالا برده است، جای تردید نیست. فقط این پرسش باقی می‌ماند که در حدیث بدان پاسخ روشنی داده نشده است، و آن این است که چون از هر نوع حیوانی يك جفت بیشتر در کشتی حضرت نوح سوار نبوده‌اند، سایر الاغهای زمان حضرت محمد از پشت کدام الاغ می‌توانسته‌اند بیایند؟

* * *

با آنکه آیت‌الله خمینی مؤکدا اظهار داشته‌اند که "در تمام احادیث گمان ندارم بتوان يك ناسخ و منسوخ پیدا کرد" (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۴) و با آنکه نظر يك مرجع عالی تقلید، حتی اگر بمقام اعلای "ولی فقیه" هم نرسیده باشد حجت است و در آن جای چون و چرا نیست، باز متأسفانه واقعیت این است که کمتر احادیثی در همه کتب معتبره فقه و حدیث شیعه می‌توان یافت که ناسخ و منسوخ و ناقض و متناقض نباشند، هر چند که تمام آنها با "اسناد معتبر" و توسط سلسله روایان موثق، یا از رسول اکرم و یا از ائمه اطهار نقل شده باشند. طبق این احادیث، غالبا يك امام معصوم از خداوند یا از رسول او و یا از امامان قبلی مطلبی را روایت می‌کند که حدیث یا حدیثهای دیگر؛ از قول خود آن امام یا از قول ائمه دیگر، مطلبی خلاف آنرا نقل کرده‌اند، و تازه آنرا به "بداء" یا "تقیه" یا "ناسخ و منسوخ" نیز ارتباط نمی‌توان داد، بلکه خیلی آسانتر می‌توان مربوط به این دانست که محدثان بزرگوار از حدیثهای مخالف قبلی بی‌اطلاع بودند و گاه (مانند موارد متعددی که ذیلا از کتاب کافی نقل می‌شود) حدیث‌هایی را که قبلا خودشان در کتابهای خود نقل کرده‌اند بخاطر نداشته‌اند.

نوع دیگری از احادیث "معتبر" نیز هست که اصولا با نص صریح آیات قرآنی منافات دارند، و هر قدر هم که افاضل و مفسران عالیقدر با کمک تعبیرات و اصلاحات پر طمطراق عربی و توسل به مغلظه و سفسطه در اثبات این بکوشند که در اصل تناقضی وجود ندارد، مشکل حل نمی‌شود. درین مورد نیز علت واقعی را باید در این جست که محدث بزرگوار غالبا فقط نقل مطلبی را در نظر داشته که مورد علاقه بوده است، و اصولا به ذهن او نگذشته است که این مطلب با احکام قرآنی تطبیق می‌کند یا نه؟ و طبعا بعد از نقل و انتشار

حدیث چون دیگر حذف آن از کتب و رسالات ممکن نبوده، "روحانیت مبارز" از راه تعبیرها و تفسیرهایی نظیر آنچه نمونه‌های متعدد آنها را در "کشف الاسرار" آیت‌الله العظمی خمینی می‌توان دید، در صدد تاویل و توجیه آنها برآمده است.

نمونه‌های فراوانی از این هر دو نوع احادیث، یعنی حدیثهایی را که با همدیگر متناقضند، و حدیثهایی را که با نصوص قرآنی تباین دارند، در صفحات مختلف کتاب حاضر (از صفحه ۳۴۱ تا صفحه ۵۷۰) می‌توان یافت، که تازه آنها نیز در میان مجموعه عظیم احادیثی که در کتب مختلف حدیث و فقه شیعه یافت می‌شوند مشتمل نمونه خروار بیش نیستند.

در صفحات زیر، من فقط موارد انگشت‌شماری را از این دو نوع حدیث بعنوان نمونه‌هایی چند برای شما نقل می‌کنم.

حدیث اول، مربوط به حضرت امام حسین و شهادت اوست که طبعاً همیشه از مهمترین مسائل مورد بحث و توجه جهان شیعه بشمار می‌رفته است. مرحوم محمد جعفر یعقوب کلینی "سلطان المحدثین" در معتبرترین کتاب حدیث شیعه "اصول کافی" از قول امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند در عالم ازل پیغمبران خود را آفرید، و امامان را آفرید و از همه پیغمبران درباره ولایت علی و اولاد او بیعت گرفت و محمد و امامان را از علم کل و از وقوف به تمام آنچه از اول تا به آخر جهان روی خواهد داد (منجمله ماجرای شهادت سید الشهداء) برخوردار ساخت (متن حدیث در صفحه ۳۸۰). این موضوع چنانکه واقفید اصولاً از ارکان معتقدات شیعه درباره ائمه بشمار می‌رود.

با این وجود همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب "اصول کافی"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب خداوند به اطلاع او رسانید که از حضرت فاطمه، دختر خود، صاحب فرزندی خواهد شد که بعداً امت او، وی را به شهادت خواهند رسانید. و آن حضرت سخت ناراحت شد و گفت که سلام مرا به خداوند برسان و بگو که مرا چنین نوه‌ای که از دخترم به دنیا آید و به دست امت خود کشته شود، نیازی نیست. جبرئیل رفت و برگشت و باز از جانب

خداوند در همین باره تاکید کرد، و باز پیغمبر همین جواب را داد. بار سوم جبرئیل گفت که خدایتعالی ترا سلام می‌رساند و می‌گوید بدان که من امر امامت و ولایت را نیز در اولاد همین فرزند قرار خواهم داد. آنوقت رسول اکرم گفت حالا که اینطور است رضایت می‌دهم (متن حدیث در صفحه ۳۵۰) در حدیث کافی افزوده شده که عین همین مطلب را رسول اکرم به دختر خود فاطمه زهرا پیغام داد، و او نیز (با آنکه بعنوان یکی از معصومین می‌باید از فرمان ازلی درباره شهادت حسین بن علی آگاه باشد) از این بابت ناراحت شد و دو بار مخالفت صریح خود را با آن ابراز داشت و بالاخره او هم پس از آگاهی بر تعیین امامت در ذریه همین فرزند به تولد و شهادت او رضا داد.

ولی باز همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب "اصول کافی"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخر کند. لیکن چون او را قبل از این تاریخ شهید کردند، خداوند نیز غضب فرمود و این قیام را به عهده امامی که در سال ۱۴۰ هجری ولایت خواهند داشت موکول کرد، ولی در این تاریخ نیز چون امامان این سرّ پنهان را به برخی از خواص گفته بودند و آنان هم آنرا برای جمعی از شیعیان فاش کرده بودند، خداوند مجدداً غضب فرمود و این بار این امر را به وقت نامعلومی موکول ساخت.

در توجیه این "بداء" آیت‌الله العظمی خمینی در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۸۷) می‌نویسد که: "البته این حدیث کافی، دلیل آن نیست که خداوند تصمیم خود را تغییر داده است. خدای عالم از اول می‌دانست که واقعه کربلا واقع می‌شود، و تصمیم او این بود که اگر این واقعه پیش نیاید حسین بن علی در سال هفتاد هجری قیام کند و عالم را مسخر کند، ولی خودش می‌دانست که واقعه کربلا پیش‌آمد خواهد کرد."

با این وجود، همین آیت‌الله الاعظم، فقیه والی، افضل المجتهدین، مد ظله العالی، در جای دیگر همین کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۷۴) می‌نویسد: "خدای عالم وقتیکه دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول اسلام متزلزل کرده‌اند و جز چند نفر معدودی بجا نمانده است، حسین بن علی را برانگیخت که

با جانفشانی و فداکاری خود ملت را بیدار کند، و ثوابهای بسیار برای عزاداری او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند." فاعثبروا یا اولی الابصار!

* * *

در "اصول کافی" از امام جعفر صادق نقل شده است که: خدا چون آسمانها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا سه بار فریاد بزند که محمد رسول خداست و علی ولی اوست، و امامان جانشینان او هستند (متن حدیث در صفحه ۳۸۰) و البته مشخص نشده است که چرا در عرش الهی نیز باید مانند بغداد عصر مرحوم کلینی، تصمیمات "خلیفه" توسط جارچی مخصوص اعلام شود، زیرا ظاهراً قوانین عرش از روی دربار خلیفه بغداد کپیبه نمی‌شود.

ولی آیت‌الله دستغیب شیرازی، علامه فقید و شهید بزرگوار محراب، از قول همین امام جعفر صادق در کتاب معراج نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم فرمود: در لیلۃ المعراج پس از آنکه مناجات من با پروردگارم خلاص شد، ندا رسید یا احمد چه کس را در روی زمین جانشین خود قرار می‌دهی؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عمّت کیست؟ عرض کردم: تو خود بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنگاه خداوند فرمود: ای محمد، پس به علی بگو که حالا که اینطور است ما نیز او را امام قرار دادیم. و چون رسول اکرم از معراج بازگشت، فردای آن شب کسی به سراغ علی فرستاد و بدو گفت که خداوند بتو سلام رسانید و ترا امام قرار داد. (متن حدیث در صفحه ۳۶۳)

* * *

آیت‌الله خمینی در سخنرانی برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا (نوفل لوشاتو، ۱۷ آبان ۱۳۵۷) تصریح می‌کند که: "حضرت امیر و حضرت فاطمه، هیچ نداشتند و روزها روی علف شتر می‌خوابیدند".

و آیت‌الله دستغیب شیرازی، از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: "علی علیه السلام هنگام ازدواج با حضرت فاطمه فقط يك زره و يك شمشیر و يك شتر داشت، و آن زره را فروخت تا خرج عروسی را تامین کند (متن حدیث در صفحه ۴۰۰).

با وجود این "اصول کافی" در حدیثی نقل از همین حضرت امام جعفر صادق (متن حدیث در صفحه ۴۰۰) که آیت الله العظمی بروجردی نیز آنرا در جواهرالکلام خود تایید کرده است، روایت دارد که: حضرت امیرالمومنین علیه السلام در هنگام نماز، انگشتر خود را به سائلی صدقه داد، و این انگشتر وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکساله کشور شام بوده است (گذشته از جالب بودن متن حدیث توجه به تصویری که ثقة الاسلام کلینی از مقدار خراج سالانه شام، کشور اصلی امپراتوری پهناور اسلام داشته نیز بسیار جالب است)

و "تجارب السلف" می نویسد که: علی علیه السلام در شهر ینبع اراضی و املاک بسیار داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار درآمد آن بود. و این حزم در "الفضل فی الملل و الهواء و النحل" (جلد چهارم) تصریح می کند که: امیرالمومنین علیه السلام نخلستانها و کشتزارهای متعددی را به صدقه به محتاجان بخشید، و البته این صدقات در برابر ثروت او اندک بود.

و استاد احمد آذری قمی، استاد الهیات اسلامی، طی يك سخنرانی تحقیقی در مدرسه فیضیه قم، که متن آن در کتاب مالکیت اسلام نشریه جهاد سازندگی جمهوری اسلامی بچاپ رسیده، می نویسد: "در سفینه البحار تصریح شده است که درآمد سالانه امیرالمومنین علیه السلام چهار هزار دینار یعنی تقریباً دو میلیون تومان به پول امروز بوده، و حضرت فاطمه علیها السلام از فدک سالانه صد و بیست هزار دینار یعنی تقریباً شش میلیون تومان به پول امروز درآمد داشته است."

در همین زمینه ثروت و فقر ائمه "کافی" از ابراهیم بن موسی نقل می کند که: از حضرت امام رضا طلبی داشتم که وصول آن امروز و فردا می شد بالاخره در يك ملاقات خصوصی باو عرض کردم که قربانت، عید نزدیک است و من حتی در همی ندارم، آنوقت حضرت با تازیانه اش زمین را خراشید و از آنجا شمش طلایی برداشت و بمن داد و سفارش کرد که این را به کسی نگویم.

و نیز کافی از یکی دیگر از اصحاب روایت می کند که خدمت حضرت امام رضا بودم که فرمود: ای غلام آفتابه و لگن بیاور. سپس روی تختی نشست

و به غلام فرمود آب بریز. و چون نگریدم دیدم که طلا از میان انگشتانش در طشت می‌ریخت (ظاهراً در مکتب مومنین فیضیه با طلا هم می‌شود دست شست). (متن حدیث در حفه ۳۹۷)

ولی در "بحارالانوار" (جلد یازدهم، در حالات امام موسی علیه السلام) روایت است که "امام موسی بن جعفر فرمود: هارون الرشید مرا احضار کرد و بر او وارد شدم. سلام کردم، جواب سلامم را نداد. فهمیدم که غضبناک است. معلوم شد به او گفته‌اند خراج آفاق از اهل شیعه نزد موسی بن جعفر می‌آید و به دست خلیفه نمی‌رسد. گفتم یا امیرالمومنین، قسم به کسی که محمد را به نبوت برانگیخت که هیچ کس دیناری و درهمی از طریق خراج برای من نیاورده. ولی ما خانواده ابیطالب تنگدستیم و فشار زندگی بر ما سخت شده است، و چون صدقه بر ما حرام است هدیه قبول می‌کنیم. پرسید: یا ابوالحسن، چند نفر نان‌خور داری؟ گفتم از پانصد بیشترند. پرسید: همه بچه‌های تو اند؟ گفتم نه بیشترشان خَدَم و حَشَم (!) هستند. اما فرزندانم زیاده از سی پسرند از اینقرار، و دختران نیز از این قرار. پرسید: چرا دخترها را به پسر عموهایشان شوهر نمی‌دهی؟ گفتم: پول جهیزیه آنها را ندارم. پرسید: قرض داری؟ گفتم: قریب به ده هزار دینار. گفت: غم مخور، آنقدر بتو پول می‌دهم که پسران و دخترانت را همسر بدهی و قروضت را بپردازی. او را دعا کردم و گفتم: خدا امیرالمومنین را برای ما یک مشت پسر عموهایش باقی بدارد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۹).

* * *

در "اصول کافی" از قول امام محمد باقر نقل شده است که: "خداوند از شیعیان ما آنگاه که هنوز بدنیا نیامده بودند به ولایت ما اهل‌بیت پیمان گرفت، و ارواح شیعیان ما را ۲۰۰۰ سال پیش از بدنهایشان آفرید، و همه ایشان را بر پیغمبر و علی و ما عرضه داشت و ما همه آنها را می‌شناسیم و از احوالشان آگاهیم." (متن حدیث در صفحه ۴۱۸)

ولی در همین کتاب کافی از قول "سُدیر صیرفی" از فرزند همین امام محمد باقر روایت شده است که: "حضرت امام جعفر صادق در پاسخ سوال من فرمود: ای سُدیر فکر می‌کنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ عرض کردم صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. حضرت سکوت فرمود. سپس به

راه افتادیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم. حضرت بسوی جوانی که مشغول چراندن بزغاله‌های خود بود نگریست و فرمود: ای سدید بخدا اگر فکر می‌کردم که تعداد شیعیان من به شماره بزغاله‌ها باشند، خانه‌نشینی برایم روا نبود و چون بزغاله‌ها را شمردم ۱۷ راس بودند!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۱)

* * *

در "اصول کافی" از امام جعفر صادق نقل شده است که: چون امام تولد شود، از عرش باو ندا رسد که: ای فلان بن فلان، تو برگزیده من و محل راز و صندوق علم و امین وحی من هستی. و من علم اول و علم آخر را به تو عطا کردم (متن حدیث در صفحه ۳۷۸). و باز از همان امام جعفر صادق نقل شده است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: ما ائمه مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب را از اول تا آخر می‌دانیم (متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

و در بصائرالانوار تصریح شده است که حضرت علی فرمود من به ضمائر دلها آگاهم، و امامان از فرزندان من نیز این علم را دارند هر گاه بدان اراده کنند (متن حدیث در صفحه ۳۸۱).

با این وجود در جای دیگر همین کتاب "کافی" آمده است که "سدیر، یکی از صحابه مستقیم حضرت امام جعفر صادق گفت: من و ابویصیر و یحیایی بزاز و داود بن کثیر در مجلسی نشسته بودیم که حضرت امام صادق علیه‌السلام با حالت خشم وارد شد و چون در مسند خویش قرار گرفت فرمود: تعجب می‌کنم از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، در حالیکه کسی جز خدای عزوجل غیب نمی‌داند. همین امروز من می‌خواستم کنیز خود را بزنم، اما او از من گریخت و من حتی ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است. (متن حدیث در صفحه ۳۸۸).

این حدیث که سه جای دیگر نیز در کتاب کافی از راویان مختلف تکرار شده، ظاهراً مایه دردسر محدثان بزرگوار منجمله علامه مجلسی رضوان الله علیه را فراهم کرده است، بطوریکه ناگزیر شده‌اند بگویند که: "ممکن است شنوندگان این فرمایش امام، شیعیان ضعیف‌العقلی بوده‌اند که باید از آنها تقیه شده باشد". ولی این مفسران و شارحان بزرگوار، بر اثر حل این مشکل، مشکل دیگری را بوجود آوردند، و آن این است که اگر صحابه دست اول و بیواسطه

حضرت امام جعفر صادق و سایر ائمه، "شیعیان ضعیف‌العقل و شایسته تقیه" بوده‌اند، تکلیف سایر مومنین شیعه چه می‌شود؟

* * *

در حدیث معتبر "کافی" از امام محمد باقر درباره حکومت علی بن ابیطالب بر جن و انس روایت شده است که هنگامیکه امیرالمومنین علیه‌السلام بر منبر، و عظمی‌کرد، از دهائی داخل مسجد شد و سینه‌کشان پای منبر رفت و روی دم خود ایستاد و سلام کرد، و چون خطبه آن حضرت پایان یافت به ایشان عرض کرد که من عمرو بن عثمان (!) خلیفه شما بر طایفه جن هستم و چون پدرم مرده، آمده‌ام تا از شما اجازه جانشینی او را برای خلافت بر اجنه بگیرم. آن حضرت اجازه صادر فرمود، و عمرو بن عثمان اجازه مرخصی گرفت و بازگشت. حضرت علی در پاسخ سوال جابر رحمة الله علیه فرمود که بر اجنه واجب است خدمت ما بیایند و دستور بگیرند (متن حدیث در صفحه ۴۰۴).

ولی حدیث دیگر در بحار الانوار و حلیة المتقین، از قول امام جعفر صادق نقل می‌کند که: "جناب امیرالمومنین چاهی در خانه خود کنده بود و خبر دادند به آن جناب که جنیان در آن چاه سنگ می‌اندازند و از اینکه چاه متعلق به آن حضرت است نیز باک ندارند. حضرت آمدند بر سر چاه و فرمودند: ای قوم جن، چرا ما را آزار می‌دهید؟ از این کار خود دست بردارید و گرنه کیوتر در این چاه جا می‌دهم" (متن حدیث در صفحه ۵۵۸).

* * *

در "اصول کافی" است که: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود "ما اهل بیت نبوت نخستین خاندانی هستیم که خدا ناممان را بلند ساخت، در همان هنگام که آسمان و زمین را آفرید، و ما را از قسمت بالای علین آفرید و نور عظمت خویش را در ما جای داد. پس ولایت ما را بر آسمان و زمین عرضه کرد و بر آنها و میوه‌ها و گلها و گیاهها و سنگها نیز عرضه کرد. و حضرت رضا فرمود: روز قیامت ملکی مُقَرَّب یا پیغمبر مُرسل یا مومنی باقی نمی‌ماند که محتاج به شفاعت پیغمبر آخرالزمان و ما فرزندان او نباشد (ترکیبی از حدیثهای مندرج در صفحات ۳۷۷ و ۳۸۱).

ولی در همین "اصول کافی" درباره یکی از افراد همین خاندان عصمت و نبوت، فرزند مستقیم حضرت رضا و برادر امام محمد تقی چنین آمده است:

"حسین بن حسن الحسنى گوید که ابولطیب المثنی یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه عباسی) به اطرافیانش شکایت کرد که این ابن رضا (امام محمد تقی) مرا خسته کرده است، زیرا از میگزساری با من سرباز می‌زند و نمی‌توانم از این راه بهانه‌ای برای تخفیف او نزد مردم پیدا کنم. گفتند: مشکلی نیست، به سراغ برادرش موسی (موسی مبرقع فرزند حضرت امام رضا) برو که هم اهل ساز و آواز است، هم می‌خورد و هم عشقبازی می‌کند. متوکل گس نزد او فرستاد و وی را به سامره خواند. چون به نزدیک شهر رسید، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام که در محل پل وصیف به انتظار او بود بوی سلام گفت و فرمود: مبادا نزد متوکل اقرار کنی که شراب می‌آشامی، که می‌خواهد ما را رسوا کند، اما موسی خواهش او را نپذیرفت. گفت خوش دارم که شراب بنوشم و ساز بشنوم و عشقبازی هم بکنم" (متن حدیث در صفحه ۳۸۵ - به احادیث مربوط به جعفر کذاب نیز مراجعه شود).

* * *

در "مجمع المعارف و مخزن العوارف" عالم ربانی محمد شفیع بن محمد صالح قدس سرهما، نقل از علامه ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در بحار الانوار تصریح شده است که: "وقتی برای ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه معین نشده است و بیخبر ظاهر می‌شود، و هر که تعیین وقت نماید خود را در علم غیب با خدا شریک کرده است".

ولی در همین کتاب، درست در چند سطر بعد آمده است که: آن جناب ولایت مآب در سال طاق از هجرت، در روز جمعه نوزدهم عجم که مصادف خواهد بود با دهم محرم، بصورت جوانی کامل، چهل‌ساله یا کمتر، با عمامه زرد بر سر و نعلین رسول‌الله برپا و عصای آن جناب در دست، با بُزی چند در پیش، داخل مکه معظمه شوند و همان شب ظهور فرمایند (متن حدیث در صفحه ۴۵۶).

و در همین باره در "مفاتیح الجنان" اثر بزرگ دیگر شیعه، آمده است که: روز بیست و پنجم ذی القعدة روز دحو الارض است، و آن شبی است که تمامی زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن شد، و حضرت رضا

علیه السلام فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام در این روز متولد شده‌اند و حضرت قائم در این روز قیام خواهد فرمود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

و درباره محل ظهور آن حضرت نیز، با آنکه در بحار الانوار و مجمع المعارف و کتب معتبره دیگر خانه کعبه تصریح شده است، "ابوالشیخ اصفهانی" محدث مشهور، در کتاب "عوالی" از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که "حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی موعود در قریه‌ای ظهور خواهد کرد که نامش کرعه است." (نقل از کتاب معصوم چهاردهم حجة بن الحسن، تألیف جواد فاضل)، و روایات "معتبر" دیگری نیز وجود دارد که در آنها محل ظهور امام غایب، بیت المقدس و کوفه و طالقان تعیین شده است.

* * *

در "نهج الفصاحه" مجموعه سخنان حضرت محمد، مستخرج از احادیث مشترك معتبرترین کتابهای حدیث عالم تشیع و تسنن (کتب اربعه و صحاح سنه) از حضرت رسول روایت شده است که: "ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلا است، و گل آن مشک اذفر است و سنگریزه‌اش لؤلؤ و یاقوت است." ولی در همین مجموعه، حدیثی دیگر از حضرت رسول نقل شده است که: "خداوند بهشت را سفید آفریده است و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است."

روشن نشده است که ترکیبی از طلا و نقره و مشک اذفر و لؤلؤ و یاقوت باضافه درختان فراوان، باضافه "مسندهایی با استبرق سبز" که در قرآن به آنها اشاره شده است، چطور ممکن است سفید از کار در بیاید؟

* * *

علامه شیخ بهایی، فقیه و عالم و محدث بزرگ در "جامع عباسی" می‌نویسد: "در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که گوشت ماهی بدن را می‌ریزند و بسیار مضر است" (متن حدیث در صفحه ۵۲۵). ولی شاگرد بزرگوار همین استاد، علامه محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحار الانوار وحلیه المتقین تصریح می‌کند که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون ماهی تناول

می‌فرمودند می‌گفتند: خداوند برکت ده برای ما در این ماهی، و نیز به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر (ع) منقول است که بر شما باد خوردن ماهی که اگر بی‌نان بخورید کافی است و اگر با نان بخورید گوارا است."

* * *

در مفاتیح‌الجنان اثر معروف مکتب فیضیه، تصریح شده است که: "و از آنچه قباحت دارد و معصیت است هر کلامی است که شعر باشد، اگر چه مهیج و شهوانی نفسانی و لهو یا هجو و هتک عرض نباشد، چنانکه در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که "لان یمتلی المرء قیحا خیر من ان یمتلی شعرا" (شکم کسی پر از چرک باشد بهتر از آن است که پر از شعر باشد) البته راوی این حدیث معتبر توضیح نداده است که چگونه شکم کسی می‌تواند پر از شعر باشد! و نیز از آن حضرت منقول است که "لما نشأت بغضت الی الاوتان و بغض الی الشعر" (وقتی که بزرگ شدم بتها را منفور داشتم و از شعر نیر متنفر بودم) و باز " حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که یک شعر بخواند در شب یا روز جمعه، مطلقا بهره‌ای از ثواب آن شب و روز نداشته باشد و نمازش مقبول نگردد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).

و علامه مجلسی در "عین‌الحویه" می‌نویسد: "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که اگر بشنوید کسی در مسجد شعر می‌خواند بگویید به او خدا دهنّت را بشکند" و علامه شیخ بهایی در "جامع عباسی" در زمره آنچه برای روزهدار مکروه است شعر خواندن است، اگر چه مداح حضرات مقدسات باشد" و: "اگر مرد زیاده بر چهار بیت شعر باطل بخواند نجس می‌شود و سنّت است که وضو سازد." (متن احکام در صفحه ۴۸۵)

و در "کافی" روایت است از امام جعفر صادق که "فرمود از گفتن بسم الله فروگذار نکنید حتی اگر در دنبال آن شعری باشد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).
و باز در مفاتیح‌الجنان از امام جعفر صادق "به حدیث صحیح" منقول است که مکروه است روایت شعر برای آدم روزهدار و در روز جمعه و در شبها، هر چند هم که شعر حق باشد (متن حدیث در صفحه ۵۴۹)، و در توضیح‌المسائل آیت‌الله العظمی خمینی آمده است که "مکروه است خواندن شعر در مسجد اگر نصیحت و مانند آن نباشد" (مسئله ۹۱۴)، و این روایت بسیار

جالب نیز در بحار الانوار و مفاتیح الجنان و کتب متعدد دیگر آمده است که: "حضرت امام جواد علیه السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود که عبادت فقط ذکر حضرت علی علیه السلام است، و از علامات منافقان است بجای ذکر او نقل کردن قصه‌ها و اشعار باطل، از قبیل افسانه‌های مجوس و شاهنامه (متن حدیث در صفحه ۱۸۱) و توجه داشته باشید که بگفته محدثین بزرگوار حضرت رسول اکرم چهار قرن قبل از سروده شدن شاهنامه این مطلب را فرموده‌اند و حضرت امام محمد تقی نیز دو قرن و نیم پیش از آن این حدیث را نقل قول فرموده‌اند.

ولی با وجود همه این احادیث معتبر، ثقة الاسلام و المسلمین علی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی در "سیره ائمه" خود می‌نویسد: "یکی از شورانگیزترین مباحث زندگی ائمه علیهم السلام بحث در برخورد آن بزرگواران با سررشته‌داران فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی یعنی علما و شعرا است که فکر و جهت ذهنی مردم را هدایت می‌کردند."

و نیز در دیدار با جمعیت اسلامی شعرای خوزستان (۲۰ دی ۱۳۶۱) می‌گوید: "شما باید برای ملت و این انقلاب و برای قرآن شعر بگوئید. زبان شعر هیچ ملتی مانند زبان شعر عرب گشوده و گسترده نیست (قضایات بیغرضانه‌ای از جانب رئیس جمهوری ایران درباره شعر پارسی!) و در طول تاریخ دارای نقش شگفت‌انگیزی در مسائل مهم اجتماعی و تاریخی و اعتقادی و سیاسی بوده است."

و علامه کاشف الغطاء در "اصل الشیعه" می‌نویسد: "شریف ابوالحسن علی الحمائی فرزند زین العابدین محمد بن جعفر بن محمد بن شریف بن زید بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام، با تفاخر می‌گفت: من شاعرم و پدرم هم شاعر بود، و جدم هم شاعر بود"، و مجله نگهبان انقلاب اسلامی (۲۵ شهریور ۱۳۶۱) اطلاع می‌دهد که: "از کارهای عمده حضرت امام باقر، نشر ادبیات و اشعار انقلابی بود!"

علامه بزرگوار، آیت الله عبدالحسین امینی در مبحثی بنام "مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی" می‌نویسد: "دعوت روحی که به وسیله شعر انجام می‌گرفت از تأیید قرآن و حدیث هم برخوردار بود و در زمان ائمه طاهربین نیز

چون زمان رسول خدا برقرار بود و مردم مجتمع آنروز از شعر و شعرای اهل بیت، قلوبشان مسخر می‌شد. شعرا پیوسته از نقاط دور به خدمت ائمه علیهم السلام مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند، بحدی که بر پا نمودن مجلس شعر در مکتب اهل بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بر بزرگترین اعمال عبادتی و مستحبه مقدم می‌شد، چنانکه وقتی کمیت شاعر عرب شعر "هاشمیات" خود را در مدح حضرت امام صادق علیه‌السلام خواند حضرت درباره‌اش دعا فرمود و هزار دینار و یکدست خلعت به او مرحمت نمود" (نقل از سلسله مقالات آیت‌الله امینی در روزنامه اطلاعات، ۱۶ دیماه ۱۳۶۱).

و همین آیت‌الله می‌نویسد که "شیخ عظیم الشان و بزرگوار ما مرحوم کلینی که بیست سال از عمر شریف خود را در راه تالیف کتاب "کافی" صرف نمود کتاب اشعاری گرد آورده است، و عیاشی عالم بزرگی که دارای کتب بسیاری است در فقه شیعه کتابی هم بنام معاریض الشعرا دارد، و مرحوم شیخ صدوق آن جان‌باخته احیای فقه و حدیث، دارای کتاب شعری است و نیز سرور طایفه سید جلیل القدر مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی دارای دیوان مفصل شعری است". ۱ (مخفی نماند که در کتب هر کدام از خود این بزرگواران چندین حدیث معتبر در مذمت شعر از قول رسول اکرم و ائمه نقل شده است). در همین زمینه، به سه حدیث ذیل نیز که گذشته از ارزش خاص مذهبی و معنوی، نشانی از وسعت اطلاعات اعظام محدثین، "علامه‌ها" و "بحر العلوم"‌های عالیقدر در مسائل فرهنگی و ملی است، توجه فرمائید:

- امام محمد تقی از پیغمبر روایت کند که یاد کردن علی بن ابیطالب عبادت است و شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس علامت منافقان است، و مدح گبرکان خواندن بدعت و ضلالت است، و حکایات بی‌اصل در حق رستم و سرخاب(!) و اسفندیار و کاووس و زال و غیره ردّ باشد بر شجاعت و

۱- در قرآن آمده است که: "والشعراء يتبعهم الغاؤون" (از شعرا مردم گمراه پیروی کنند) و "يقولون اتنا لنتارکوا الهتنا لشاعر مجنون" (آیا برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟) و "ما علمناه الشعر و ما ينبغي له ان هو الاذکر و قرآن مبین" (و ما به او (محمد) شعر نیاموختیم، سزاوار او نیست مگر ذکر و قرآنی آشکار).

فضل امیرالمومنین علیه‌السلام (نقل از مثالب النواصب من نقض بعضی فضایح الروافض، معروف به النقض، از نصیرالدین ابوالرشید رازی).

- بدترین روایتها روایت دروغ است، بلکه قصه‌های راستی هم که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفار که حضرت امام جعفر صادق آنرا نهی فرموده‌اند، و بعضی از علما گفته‌اند که حرام است (علامه مجلسی در عین‌الحیوة)

- به دو فتوی هم‌هنگ شرعی (!) از جانب دو مقام اعلای قضای اسلامی در جمهوری "ولایت فقیه" نیز توجه فرمائید:

- "در فقه شیعه، حکمی که حاکم شرع می‌دهد بمانند حکمی است که از طرف حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ولی امر صادر شده باشد، و این حکم قابل نقض نیست" (حجة الاسلام مرتضی مقتدایی عضو شورای عالی قضاوت جمهوری اسلامی، نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۹ مهر ۱۳۶۱)

- "اگر از راه شرعی ثابت شود که کسی شیعه دوازده امامی بوده است و بدین سبب زکوة بگیرد و بعدا زکوة تلف شود و شرعا ثابت شود که آن شخص شیعه نبوده است، لازم نیست دوباره زکوة بدهد." (آیت الله خمینی، توضیح المسائل)

* * *

یکدسته دیگر از احادیث "معتبر"، همانطور که تذکر داده شد، احادیثی هستند که نه فقط با احادیث دیگر متناقضند بلکه با نص صریح آیات و احکام قرآنی تباین دارند. نمونه‌های ذیل فقط چند مورد انگشت شمار از آنهاست:

در قرآن، بکرات تصریح شده است که: "اجل هر کس در لوح الهی بوقت معین ثبت شده است" (سوره آل عمران، آیه ۱۴۵) و: "چون اجل کسی فرا رسد ساعتی مقدم و موخر نشود" (سوره اعراف، آیه ۳۴ - سوره یونس، آیه ۴۹)، و: "اجل هیچ کسی زودتر و دیرتر نخواهد شد" (سوره حجر، آیه ۵ - سوره مومنون، آیه ۴۳)، و: "چون اجل الهی فرا رسد وقت آن به تاخیر نیفتد" (سوره نوح، آیه ۴)، و: "کسی عمر دراز یا کوتاه نکند مگر آنکه قبلا در لوح محفوظ ثبت شده باشد" (سوره فاطر، آیه ۱۱).

با وجود این، طبق حدیث معتبر کافی، "سید بن طاوس به سند معتبر از جمیل بن دراج روایت کند که مردی به خدمت امام جعفر صادق آمد و گفت: ای مولای من، سنم بالا رفته است و خویشانم مرده‌اند و مونسی ندارم و می‌ترسم که مرگ مرا نیز دریابد. فرمود که اگر درازی عمر برای خود و حتی خویشان و دوستان خود خواهی، این دعا را بعد از هر نماز بخوان، و اگر خواهی يك يك از دوستان خود را نیز برای طول عمر نام ببر و آن مرد گفت بخدا سوگند که چون بر این دعا مداومت کردم چندان عمر یافته‌ام که از زندگانی ملول شده‌ام" (متن حدیث در صفحه ۴۴۲) و: "از حضرت رسول‌الله منقول است که هر که بخواد اجلس بتاخیر بیافند، پس بگویند سه مرتبه در شب و سه مرتبه در وقت صبح این دعا را" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸)

* * *

درباره نر یا ماده بودن فرزندی که به دنیا آید، آیات صریح قرآن حاکی است که: "اوست (خداوند) که شما را در رحم‌های مادرانتان بهر شکل که خواهد در آورد" (سوره آل عمران، آیه ۶)، و: "آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود" (سوره فاطر آیه ۱۱)، و توضیحات روشن دیگری که درباره تکوین جنین در سوره حج (آیه ۵) و سوره مومنون (آیه‌های ۱۲ تا ۱۴) داده شده است.

این حدیث معروف نیز از رسول اکرم چه در کتب اربعه شیعه و چه در صحاح سته سنی نقل شده است که: "خداوند به شکم مادر هر کس ملکی گماشته است که گوید خدایا، اکنون نطقه است، اکنون علقه است، اکنون مضغه است، و وقتیکه خلقت او به اراده خدا تکمیل شود، می‌پرسد: خدایا، نر باشد یا ماده؟ و روزی و عمر او چه باشد؟ و آنرا چنانکه خدا خواسته باشد رقم می‌زند".

با این وجود، علامه مجلسی قدس الله نفسه، در بحار الانوار چنین نقل می‌کند:

"در روایت معتبر است که شخصی بنزد حضرت امام جعفر صادق آمد و گفت: یا ابن رسول‌الله، هشت دختر بهم رسانیده‌ام و روی پسر تا حال ندیده‌ام. حضرت فرمود: برو و در میان دو پای زنت بنشین و دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذار و هفت نوبت انا انزلنا بخوان و بعد با او جماع کن،

و چون اثر حمل در وی ظاهر شود پس در شبها دست راست خود را بر جانب راست ناف زنت بگذار و باز هفت نوبت انا انزلنا بخوان. آن مرد گفت چنین کردم و هفت پسر در پی هم یافتم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۰).

و باین ترتیب بر مومنین روشن شده است که کسی که در میان پای زنش بنشیند دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذارد و انا انزلناه بخواند و جماع کند، اراده‌اش از اراده خداوند دست کم نمی‌آورد، بلکه "سرنوشت‌ساز" هم می‌تواند بشود.

ولی ظاهراً تعداد اندکی از مومنین تا کنون با این حدیث معتبر آشنا شده‌اند زیرا در غیر اینصورت با علاقه خاصی که هر مومن به داشتن فرزند پسر دارد، همه آنها میان دو پای زنشان می‌نشستند و دست بر جانب راست ناف او می‌گذاشتند و جماع می‌کردند و کم‌کم نسل دختر در میان امت شیعه منقرض می‌شد.

* * *

در قرآن آمده است که: "ان انکر الاصوات لصوت الحمیر" (سوره لقمان، آیه ۱۹)، و همه محدثان بزرگوار می‌دانند که این مطلب در قرآن کریم با جنبه تایید از زبان لقمان نقل شده است.

با این وجود، ثقة الاسلام کلینی در "اصول کافی" نقل می‌کند که: "احمد بن محمد الکوفی از علی بن الحسن، و او از علی بن اسباط، و او از عم خود یعقوب بن سالم، و او از ابی بکر الحضرمی، روایت دارد که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم درباره این گفته خدای عز و جل که فرموده است: ناخوش‌ترین صداها بانگ خران است. فرمود: نه، عطسه قبیح است" (متن حدیث در صفحه ۵۴۴). مفهوم صریح حدیث این است که حضرت امام جعفر صادق با کمال راحتی گفته خداوند را در قرآن تصحیح فرموده‌اند تا آنرا "تبدیل به احسن" کرده باشند. ولی هیچک از حجة الاسلام‌ها و حجج الاسلام و المسلمین، اعلی الله کلماتهما در طول بیش از ده قرن که از تألیف کتاب "کافی" می‌گذرد، بر روی خود نیآورده‌اند که اگر حضرت صادق چه شرعا و چه منطفا نمی‌توانسته است چنین حرفی را بزند، پس احتمالاً این ثقة الاسلام کلینی و یا سایر روایان بزرگوار حدیث بوده‌اند که صدای الاغ از عطسه قبیح بیشتر

می‌پسندیده‌اند، و در نتیجه با نقل این حدیث موثق مومنین را در مخمصه بزرگی انداخته‌اند.

* * *

در قرآن آمده است که: "این است احکام حج، و هر کس اموری را که خداوند بر آن حرمت نهاده بزرگ شمارد و مقامش نزد خدا بیشتر خواهد بود" (سوره حج آیه ۳۰).

و هر مسلمان می‌داند که حج یکی از فرائض اصلی اسلام است و اهمیتی معادل نماز و روزه خمس و زکوة دارد. زیارت حج زیارت خانه خدا است و زیارت امام یا امامزاده زیارت بنده خدا و طبعاً زیارت بنده خدا آنهم بصورت مستحب هر قدر هم مأجور باشد نمی‌تواند جایگزین زیارت خدا، که يك فریضه دینی است گردد، چه برسد به آنکه ارزشی "هزار هزار" برابر آن داشته باشد. با این وصف حدیثهای "معتبر" محدثان شیعه به صراحت حاکی از اینند که:

"از حضرت امام صادق منقول است که ثواب يك زیارت امام حسین برابر ثواب جهاد با هزار اسب مسلح است، باضافه ثواب هزار غزوه از غزوات اسلام، باضافه اجر صد هزار شهید از شهدای جنگ بدر، باضافه مرافت محمد مصطفی، باضافه ضمانت علی مرتضی که آن شخص به بهشت برود، و بر هر قدمی از آن ثواب يك حج وارد شده است". (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: - "بزنطی رحمة الله علیه، شخصا نامه‌ای را خوانده بود به خط شریف حضرت امام رضا، که: برسان به شیعیان من که یکبار زیارت من برابر هزار حج و هزار عمره محسوب است. با تعجب پرسید که هزار حج؟ فرمود نه، بلکه هزار هزار حج، و بدرستی که من و پدرام تعهد داریم که شفیع چنین کسی باشیم در روز قیامت، هر چند که گناهان او برابر باشد با همه گناهان جن و انس" (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

(توضیح آنکه نه تنها محدثان عالیقدر اعلی الله مقامهم اجمعین، چنانکه قبلاً نیز گفته شد، به این رقم "هزار هزار" علاقه خاص داشته اند، بلکه "علی الاحوط" ائمه اطهار را نیز در این علاقه شریک کرده‌اند. از طرف دیگر طبق

حدیث موثق فوق، ظاهراً حضرت امام رضا با پدرشان حضرت امام موسی کاظم درباره ارزیابی ثواب این زیارت توافق نظر نداشته‌اند، زیرا همان کتاب "مفاتیح الجنان" که این حدیث را از حضرت رضا آورده، از حضرت امام موسی بن جعفر روایت کرده است که: زیارت قبر پسر عم علی بن موسی الرضا نزد خداوند برابر هفتاد هزار حج مقبول است (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: - "... وارد شده است که نماز کردن در مشهد حضرت رضا هر رکعتی معادل هزار حج باضافه هزار عمره است، باضافه هزار بنده که آزاد کند، باضافه هزار جنگ که در راه خدایتعالی کند آنهم با حضور پیغمبر مرسل، و حضرت علی بن موسی خطاب به احمد بزنی فرمودند هر کس که در روز عید غدیر قبر جدم حضرت امیرالمومنین را زیارت کند فی الفور گناهان شصت ساله او بخشیده شود." (متن حدیث در صفحه ۴۴۵).

بدین ترتیب محدث بزرگوار، رضی الله عنه، از طرف حضرت رضا اجازه فرموده‌اند که مومن تا شصت سال اول عمر در هر فسق و فجوری مختار باشد، بشرط آنکه در روز عید غدیر شصت و یکمین سال از زیارت نجف غافل نماند. البته مومنین نیز ایشان را در مقابل این راهنمایی از دعای خیر فراموش نخواهند کرد!

* * *

در قرآن کریم فقط از یکبار معراج حضرت محمد سخن رفته است (سوره نجم، آیه‌های ۱ تا ۱۸)، ولی روایت ثقة الاسلام کلینی در "اصول کافی" حاکی است که: "علی بن ابی حمزه گفت که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق پرسید - و من در آنجا حاضر بودم - که: قربانت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود دو مرتبه" (متن حدیث در صفحه ۳۵۹).

و در بحار الانوار علامه مجلسی، از همین امام جعفر صادق روایت شده است که: فرمود "رسول خدا صلی الله علیه و آله را صد و بیست معراج واقع شد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

* * *

از آیات قرآن است که: